90

Tawqīʿat-i-Kisrā

(ethics)

90

هذا نسخه توقیعات کسری

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي ربط سلسلة نظام العالم بسياسة الانسان ثم ناط قوى باطنه
بوثاقة عروتي العدل والاحسان فهما اللتان قامت بهما السموات والارض وبادت بهما ثبتت
بهما عمارات الاقاليم طولها والعرض ولذا ما ارسل بهما الرسل واسبل باقامتهما السبل فاقاموا
واقاموا بالقيامة وقوامه تقويم الانفس العادلة وتعديل الآفاق المائلة وتخليص المنهج وتجليص
المنهج من كل غائلة هائلة الى ان بلغوا باطفاء وهج الهوج وتسكين رهج الهرج الغاية القصوى
في المناضلة عن المدن الفاضلة ثم لما خاف من بعدهم خلفاء رسم خلفاء الصفاء والفاء
الوفاء ناب كل في كل باب منابهم واصيبوا ما اصابهم حتى وصلوا مصابهم فيهم

بهمّوا واستموا الضم بذین المتباینین المتجانسین والشاردین الانیسین النصفة واحبها

بهذه الصفقة فکسّره ونصب اعلامهما ورفعه ثغور المتحیرة وجبر ورفع قواعدهما الموضوعة

لکسور المنکسرة وصلوة الله علی اشرف المرسلین وامجد محمد الاکرم واحمد کرم سلامه علیه و

علیهم وعلی من اعتزی الیه والیهم من خیارهم الخیرة وکرامهم البررة ومن معهم من اهل التقوی والمغفرة

بعد شت هنگامی سعادت افروز که ارمیامن انوار صور فایض یا دو نامه دهر عقب کشور

شهریار فریدون فر همایون اختر سرور داد گستر دهش پرور دادار فیروز بخت فرخنده سیر

مهر سپهر فرمانروائی ملک آرائی سپهر مهر داد دهی وگیتی ستانی بازوهای جهانبانی

انسان العین اعیان آفرینش مغز خرد درون کالبد آفرینش ونگین دم تیغ نشین نیازمانش

فضائل ارتفاع مسند گزین سریر تسخیر این بسیط مسبّع صاحب تمکین اورنگ سلطنت

مکان وتمکین سراوار تاج وتخت نگین سرور زمان فرزین ثنوی زیبای سریر پادشاهی

شایان خلافت الهی : آن مظهر حسن وعدل واحسان : ز ره بوده وجود جود گستان

شاهان جهان طفیل بودش : اجری خوار آن خوان جودش : مروج اسلام ومربی

مسلمین مقوّم ایمان معوّذ مومنین سایه پرور فروغ ظل الهی نامزد لقب از ل ادر سایه

مبدا آثار فیض نامتناهی جامع ضدین دنیا پروهی ودین پناهی ابیات آن عین

شهامت وکرامت : آن محض حصافت وصرامت : دادیست وفزون ازین داش

داد از جهان جهان بخشش؛ داد و دل و دین و دانش و بینش عقل و هوش و فکر و
رای و تایید؛ ان بدستگیری تارک افرازی کلاه کان ان بنیکوکاری بنده نواز
ازاده کان ان جهان و جهانبان را بجلیش جان در تن و محل دل در بر و مکان نور
در چشم و منزلت چشم در سینه؛ شب؛ ان اصل اصالت و بسالت؛ ان فرع امامت
و رسالت؛ برده زد و شو بسحر اعلی؛ عرق شجر نژاد والا؛ یکسو به شفیع روز محشر؛
یکسو بخدیو هفت کشور؛ ان بکانه بترجارمین طارم منوران چون مهر انور نور
چشم و چراغ اهالی هفت منظر ان فروغ بخش چراغان این مثمن رواق اخضران
سراسر خسروان را روان و سایر سرانرا سرو تاج یعنی سلطان فلک سریر ملک سیر
شاهزاده مراد بخش مید پرور مد الله تعالی مدته حتی بلغت مداه مد الدهر و حده بعادت
معهود همه روزی سعادت نوروز فیروزی و برکت لیلة القدر بهروزی می اندوخت
و آکمن همیت مامن بهشت موعود ازنهت و نضرت ابدی و فرحت و فسحت سرمدی
می اموخت بدستور مقرر در محفل حضور که علی الدوام محاضرات ادبا در ان
حضرت کرمی هنگامه هنگام است و بیان بدایع و امعان و انشاد اشعار و
انشا مقامات را مقام در عموم هر باب و هر فن بر خصوص از دیرینه قصص کنکاش
سخن میکذشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه در باده عدل و داد که از شرایف

معاني را معان
جای

مقامات حریری یا مقامات دو کتاب اند در علم انشا

فصل

قطعه رشته مقاله تا نکو میکشت لطایف حکایات باستان احوال اینان

سلسله و پیوست هر دو ران دادگر مدام مقوله از هر سخن وصل و گسست

چنانکه در آن چون گسست هم از قطعا آن هم تن شوق برانگیخته بایان آن سوق همان ربط

شایان کردار ستوده آن پایان اثاری بی محامد شمار در بود بدیعه معانی بیان معرض

سپاه بهر کجاه تاج شاهان تاج باد و بیش بستایش با ند شده گفته بسیار بایسته گفتار

سروران سایر و ملوک خاصکیان از دیان داد بیش و کیان خاصه شهریاران تمام کشور

خسروان احسان و عدل آثار محاسن از و رفت بایسته داستانهای سپری ستوده

آل ساسان که از حسنات روزگار باستان بود قصب السبق سروری از دیگران

بیکران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن رسا بغور رسی و جور پژوهی و حق پژوهی و

باطل نکوهی خداوند داد دهش خداداد کسری ابو الخیر نوشیروان بن قباد رسید و

بهیچ روی در پای جستجوی آثار خیر پی پیروی مآثر حمیده از سرگذشت آن بیخدای

طریقت معدلت در گذشت و چندانکه از حکایات عدل و احسان سایر داد رسان گفتگو

برخاست همانا بی خواست از ان مبدع کمال صفت نصفت سخن ابتدا شده هم

بران مدار خیر بمنتها منتهی گشت درین حالت جلالت یافتگان منزلت با قرب

که تقریب گزینان عرض بدایع وقایع اند چون بیان مناسبات وقت و حال از

انا

از باریک بینی دقایق حقایق معرضی بسزا دیده و ادای دین تحقیق مقام را موقعی بجا
آرند علی الحال حبل متین بیان مبین آن تعبیه گنج خانه جواهر داوری یکتا
اعنی توقیعات کسروی پیوستند و دیباچه تصنیف آن مجموعه جامع معارف
صوری و معنوی ابواب اطراء و اطناب گشوده از دلربائی زبان به بستند دانا دستور
کلی ملکی کمالی کتابیست متضمن ابواب حکم و آداب مدون از جمله سوال و جواب
که موبدان و دستوران بدستور کسری از سر هر امری مورد و موجب بابی از ابواب خاصه
احکام و اقوال حکمت اشتمال از اصحاب نصاب کمال نصفت پرسیده اند و جواب
صواب این هر فصلی را در تحت آن بتوقیع وقیع یعنی خط خاص رسانیده از جمله
اجوبه و اسوله که هر یک از آن باعث گنج شایگان برایگانی ارزانی است آنچه بر بورید و
زینت تزیین پذیرفته یکی از یگانه ادیبان عهد پیشین از تازی زبان از لهجه پهلوی
و دری ترجمه سرسری نموده چون در عین انحالت که انجام عرض آن مقولات بتین
مقالات گشته و خاتمه این مقاله مشکین ختام بدین مقام رسید بحکم این دقیقه جلیله
اعنی قضیه اصلیه کل شیء یرجع الی اصله رای جهان آرای آن خردمند برور
خبر دیر آیی نظر بحصول منفعت عام و وصول فایده نامه آن بعامه انام ترجمه
آن فصول مبهمه و اصول مهمه از لغت پهلوی بعبارت فارسی دیگر فهم دور از وهم با تعارض مشهور

دستور
مراد از آئین بند که در توقیعات کسری نوشته

یعنی از سوال و جواب

مراد از زبان دری ای فارسی بود از فارسی

انعام

بی تکلف اقتضا نموده اشاره والا درباره اختیار اولی تولیت این کار بلغر زمان سعادت
حضور اعلی فرموده وهم در اثنای این ماجرا که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریه
خود نهاده قرار ترجیح مذهب مرجوح واختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک
اولی ورفض انسب مقرر شده وبا وجود حضور اجلاء فضلای درگاه در هر باب خاصه
ارباب فنون اداء قرعه تفویض حل وعقد بنام این ضعیف صناعت
بضاعت محمد ملقب به جلال الدین طباطبائی زواری عصمه الله تعالی عما یلوث
لنفسه الزاری افتاد وحکم عالی متعالی که سافل وعالی وسابق ولاحق را انقیاد
ان لا یزال باد بر موجب طغرای نفاد یافت فلا جرم بحکم آنکه استجابت آثار عهد
واحسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریص وتحریض پادشاهان عهد حال و
استقبال است بمنزله طاعت بل عالی منزلت تر از تطوع وتبرع عباد
است وازین راه گفته اند که اتصاف بالائی طاعتیست در ساعت بر سم اقامت
مراسم اطاعت سمعا وطاعتا بر زبان رانده بمقتضای امر کتبی مرطاع چندانکه
توان اقتدار واستطاعت است بجا آورد وبه نیت توفیق سرانجام این امر
خجسته آغاز فرخنده فرجام از مبدا فیاض فیض امانت درین شغل خطیر استعانت
نموده به پرداخت این کار نازک پرداخت آنگاه بر سبیل تکرار استعانت اقتحام

این لغت نامه که ملجای اقالت عثرات الترجمان بوده ابواب استعانت بالادکای معان
پناه بندگان که پناه و گریزگاه ماندگان است جلباشانه گشته و چه از مقوله محالات است که
مدلول ترجمه لغات از خلل و زلل و مغلوطات تراکیب که خاصیت نقل عامه لغات است
بپاید کر امین باشد و چسان جز این تواند بود که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی
هر لغتی از لغات خاصه کلام خاصگیان به آن مطوی میباشد که جز طبایع دقیقه رس
اهل بلاغت با این لغت باد فی پایه مبالغ کمال آن نیارد رسید سیما لوامع سیمائها در
سیمای ادبهای نازک اندازهای بلند و قصه‌های رسا و اشارات خفیه و تلمیحات
دور آهنگ که کاوش اندیشه همه جا رس آسمان وشان در غور آن خوض نتواند نمود
چه جای فطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشان که از دقایق دقیقه آن لهجه
تمهیدی یا رسمی نشنیده اند و از لته عایق عمیقه آن شیوای تمیمی و سمتی ندیده و شنا
این دعوی است حال متصدی ترجمه این کتاب مستجاب و مستطاب که یکی از امهه فنون
ادبیات است چه با آنکه در میدان داد سخنوری داده و حق سحر بیانی ادا کرده و در بارهٔ نقل
لغت عربی از درمی بها شیوه جادوگری بجا آورده ولیکن بر وفق این منظومه
حفظیت شمیا و غایت عنک اشیاء بسی نکات دقیقه بنابر تفاوت
مراتب و اختلاف لغات ادنی بدرجه فوات رسیده و با این معنی باندازه اختصار افراط

مطاوی

زبان

پسر آفتاب چه بر لقب یعنی پسر بست هو آفتاب گویند و این لقب در پارسیان درملی بود که آفتابی مشبه اند شاه عالم اند
موقوف بود زیرا که به نامی بست ارتق آفتابی تیر گفته اند هذا استعمال من الفطین العاقل هو مولوی ١٢

اقتصار رامتنبه ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب ممل ناپسندیده تر است سانیده با آنکه
در اکثر فصول توقیعات لا اقل یکمقدمه مقحم و مطوی شده و سایر فقرات بر خلل تعقید و
ابهام که علت بستگی و ابهام و باعث ادخال کمال نقص و عیبست در کلام
مشتمل آمده بلکه در طی تمام مطالب بطالب ناتمام بعبارت غیر مانوس عجمیانه تعبیر رفته
و غرض از طول کلام و عرض این مقوله اینکه بستر عرض و هتک تصحیف ناموس ارباب
دانش و افشای شیون و عیوب اهل هنر نیست چه این معنی دلیل کمال بی دینی و بیداری
و نشانه نهایت عدم فتوت و ناجوانمردی است تلک سجیة الوغد اللئیم کما یشهد به
علام الغیوب رفت و روب راه معذرتست از غوص عثرات خویشتن و یکه تاز
این راه در پیش نیست و زبان خامه خام رقم بر جوش و در سینه خاطر خطا اندیشست
و من ذا الذی لم یکن ذلک ابتة او آمن من عثار دابته اری سقوط در مهلکه و من خلل
از خلال نفسانیت و هبوط در مضیق نقص و زلل از خلال انسانیت چنانچه خالی بودن
امثال این معنی ما از محیط دایره مقتضای طبایع اصحاب وجود امکانی چه جای
نهاد بشری بیرون است فالهذا مع ذلک از پیش نهاد خویش باز نماند سقم نسخ اوله
و اختلاف لغات انهارا که بسبب اوهام ناسخان و اغلاط وراقان در تصحیف و تصحیف الفاظ
تقدیم و تاخیر توقیعات روداده بود مانع پیش رفت مقصود و سد راه مقصود بود نسبا

تصحیف
تغیر دادن کلمه بجای نوشته را بوسه خوانند بسبب و در کردن نقوط های نوشته

این احتمال لازم گردانیده غلط اند بر ترجمه ان کم سمی سیم

و بجهت تحریر و تقریر معانی و توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب را اضافه الفاظ

وافر این معانی داده ابواب تفصیل مجمل و بسط مطوی گشوده و در آغاز این ابواب و

فصول بنا بر حصول توفیق در باب تتمیع اتمام و وصول بانجام شروع نمود فعلیه العون

والصون من ضلالة الامل و مذلة الزلل و به اللیاذ و العیاذ من مزلة الخلل فی القول و العمل

انه بذلک حقیق و برقمین والصلوة علی رسوله الامین محمد و اله الغر المیامین [illegible]

جرات و جسارت دستوران و دانشوران درگاه در باب عرض این فصول مرقوم

که در معنی اصول موضوع فن داد و رسیت دستوری خسرو بوده تا کار استفسار

خواص باعث استبصار خصوص پسندگان و عموم بندگان پرستندگان

درگاه گردد و مطالع این فصول سبب اطلاع حق پژوهان بر حقیقت اصول آن و استنباط

فروع از آن شود همانا باقتضای این مناسبت این سودمند نامه خردپسند که نسخه آثار

حسن سلوک ملوک راست هنجار و سزاوار پیروی پس آیندگان درست رفتار است

بدستورنامه کسروی ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ شروع ترجمه موافق است

موسوم آمده و موجب این سوال و جواب چنانچه گذشت مترجم در مقدمه این کتاب میگوید

آنچه حاصل ترجمه آن بپارسی است این است که انوشیروان بن قباد بن فیروز

متقدمان ملوک فارس از یکی حکما آن در جزالت رای و اصابت رویت بینش در

صواب تدبیر و حزم سیاست درپیش بود و از جمله مستحسنات امور او این بود که با وزرای
خود مخمر و مقرر داشته که هر گاه ایشان را بامری از امور خطیر مامور سازد همگنان بر سبیل استعجال
نخست در مقام امضا و صدد تنفیذ آن نشده انگاه از سبب آن استخبار و استعلام
نمایند تا اعلام شهریار بکاهی ماهیت آن که از اراده دانستگی حقیقت خیر و شر و امر معروف
از منکر روی داده اول دلایل معرفت او باشد بر حقایق معارف و اعدل مشهود بر
کمیت و کیفیت دانش آن عارف و احاطه اطلاع آن خرد ور بر مواقع نیک و بد و مواقف
خیر و شر و اگر بر تقدیر محال بامر نهیی یا حکمی که باحتمال دور بر شری اثر و استمال داشته باشد
مامور کردند در باب استنبار و استخبار از اسباب آن اگر چه یکبار انجامد
مراجعت نمایند و از هر راه که رود بدر آمده از معاودت پرسش بار نمایند تا تجهیل مقبول
که بدان سبب انفاذ آن امر معوق و محو آید و آسیان نماید اکنون با چندی از موامره و چندی
از موامرات او را که بما رسید فراهم آوردیم و چون تا آنوقت که ما را این اندیشه فراز آمد
هیچ یک از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود و چند انکه ما را ممکن بود
آنها را به نزدیکترین لفظی شیرین و بیشترین و شایسته ترین آنها بحسب اشتمال
بر معنی و اقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم و بالله التوفیق هذا اول الفصول التوقیعیة الکسرویة
جمهور عوام از درگاه خسروی درخواه آنها باعث تکرار عفو از مردم گناهکار

مختر
اختیار کرده شده

سبب

استفاد استقصا
حکم
قبول کردن

باچندی از مرفوعات

وتوقیعات

التوقیعات

باوجود ارتکاب معاصی بی‌نیاز بی‌نیازند گناهکاران در مرتبه بیماران و ملوک

بمنزله طبیبان پاد کرد چنانچه خود مرض می‌بخشند و دست علاج بی‌نیاز می‌گردانند

همانا بازگشت عصیان عاصیان از عفو شفقت نیاز [illegible] اعمال فلان نا

مبلغ صد هزار درهم از جمله خزاین خاصه بر عامه محتاجان بدون حکم تقسیم نموده

رافع مضمون این فصل خیر تضمین بدانکه این امر میمون از دایره فرمان با تمست بیرون

و مناسب این باب آنچه در عهد پادشاه کیوان جاه سپهر سریر مه کلاه نورالدین

جهانگیر شاه خلف پادشاه هفت کشور جلال الدین محمد اکبر صاحب قرانی گورگانی

وقوع یافته چنانچه مشهور است که بعرض والا رسانیدند که در نواحی [illegible] ملبس

پیشه تلبیس فراگرفته باستظهار مهارت حرفت حکاکی شبیه نقش خاتم نگین پادشاهی

[illegible] آورده اند و بدین دست [illegible] فرامین خطا ضمین درست نموده بدست او

ان احکام لباسی لبسی از عمال آن نواحی بلاد و دست فریب داده مبلغهای کلی بسیار

گرفته اند و در صورت شایسته قطع و قلع ابادی و عیون بل ضرب اعناق و شق

بطون اند پادشاه از روی فرط الفضل و احسان فرموده که چون مهر مهر شعار

[illegible] وسیله روزی خود ساخته اند همانا تمکین را بموجب حکم جهان مطاع ماگرفته اند [illegible]

چون این معنی را در صورت [illegible] ضرورت و غلبه افتقار و اضطرار نموده اند بعد از تنبیه و تادیب

خسروی

همگی

اختیار

بنصایح هوش افزا و نیز باتوبه نصوح مبالغی معدن الصیغه مدد معاش از حکام عالی
بنام همه یک مقرر ... خازن خزاین خاص معروض میدارد که از فرط اعطا
و اتفاق خسروی اختلال کلی در اصول جمعیت بیوت اموال راه یافته توقیع
خداوندگاری بالست نه بخل تو وعدل جامع ست نه خوردی همت تو با مستغنی
از اعانت نوازما فرمانیست و برنما فرمان بی انتهی کلامه تقریر ایست که
عطیه کبری جناب کبریا موجب وتکثیر خزاین ملوکست نه وفور بخل و امساک
کنجور وعدل عام و احسان تام شهریاران فراهم آرنده درهم و دینارست نه خوردی خرد
و کوتهی همم پرستاران وچون عنایت حضرت غنی مغنی جلشانه سایه داد که را از
از نصیحت دیگران در امور خیر مستغنی ساخته هر آینه از ماست امر باشاعت موجبات
عدل و احسان و بر مردمان بذل اطاعت و بردن فرمان توقیع بجمیع امیران
روم بسی کودکان بی دایگان اندرین باب فرمان بندگان چیست

خداوندگان

چون منشور عاطفت دستور برسد در همان آن همه آن نارسیدگان
بجمعی که همگنان از امانت و دیانت ایشان وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همه
راه رقت و نرم دلی که سلوک آن خاص تر از خصال خواص ملوکست
در مرز و بوم روم حلکی را بادران و خویشان ایشان رسانند توقیع صامت امیر

خاصه

یعنی چه وزر فلان کتاب وزر که مرو ابادانی مزارع خاص اوست از عامه اموال خزاین
خسروی بغایت افزون تر است فقره مال او در بیت المال بارست بواسطه انکه
عمارات بلاد عمارات پاست انتهی کلامه یعنی اموال مذکوره اگرچه در خانه اوست فی
الحقیقت درخزانه پاست چه ابادی ممالک بعینه ابادی ملک مال رعایاست که ممالک ملوک از ملک
ممالک به اعقل و شرع ملک مالک است فقره برخی از امتعه سالار پاسبانان شهریار را
همین به صفت خسروانی شبروان پنهانی برده اند فقره به انکه پاسبانی اموال
نفیسه خویشتن ازو نیاید چراست نفوس نفیسه خسروانه را چگونه نماید فقره بچه سبب
ذکر سرعت زوال دنیا و فرط استعجال فنا از زبان حقایق تبیان میرود فقره
بموجب انکه دمی درین زودی فردا بوده امروز نه دیرست که دی خواهد گشت فقره
ملکزاده برخی املاک و مزارع بسیار از دهقانان را که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی
غصب و جور به صرف خود در اورده بود فقره که مجرد ورود منشور عدالت ظهور تمامی اراضی مذکوره
ازان سبب خبر دستبرد نموده با ارباب ان رد نمایند و از املاک خاصه او انچه در جنب
اراضی ان ستمدیدگان واقع بوده باشد بجرم این امر بموقع از وانتزاع نموده
بی جدال و نزاع تملیک ایشان نمایند تا بمعنی سبب تادیب سایر مفسدان و
تنبیه سرتاسر خفته خردان گردد فقره عمال ورد ناظر عمال عامل اعمال خاص

فارس به درگاه نوشته که عامل آنجا از نشست روز هم وکسری زیاده بر سال و الحال بیست همه ساله از
محال تحصیل کرده هیچ کس را در خزانه عامره نرسانیده و آورده توقیع تمامی اموال که وروده از خزانه
ناحیه به سایر محال مزبوره نقل نموده بی حیف و میل به خداوندان آنها از فقیر و غنی و ضعیف و
قوی رد نماید چه توفیر خزاین به اموال رعایا موجب نامرضیست اندودن بام منازل است
بخاک کندن اساس خانه پردیوار آنها و امعنی بعینه در احادیث نبوی مذکور است عارف
معارف حقیقی و مجازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی این دو فاخره که واسطه العقد
صدور جور میشاید به نیکویی عقد نموده انجا که منظوم است از رعیت شهی که مایه ربود پای دیوار
کند بام انده توقیع گروهی از ترسایان که در لباس تملق و چاپلوسی بدین درگاه پناه
آورده اند بزعم آنکه منهیان بخبرگیری و جاسوسی متهم اند توقیع آنکه از طغیان سرور باد و
عصیان زیاده بخیه بداندیشی و تیره درونی بر روی کار فلک و ابرار عداوت با
نکند عقوبت ظاهری یابد و باز نگردد توقیع فلان از زمره رعایای واجب الرعایت
از متصدی خزانه اتفاق در باب اتصال خرجی که بر رسم صله باسم او از درگاه رقم شد
واز دیر باز در خبر تاخیر نگاهداشته شکایت کلی دارد توقیع آن بمروت را تاب
این مایه اهمال امهال نفس ندهند تا در همان نفس داده خشنود سازند که در حقیقت عطای
جلستانه چنانچه حق عطا است بدو رسانند توقیع از چه راه افزایند فلان از سعادت

قربت کامل شده دیباچه الخطبه گرامی ایمنی از خوف جناب کبریایی و نویدی از
لطف و حقیقی جانشانه که نشان مهجوری از آن درگاه والاست از ظهور
جمعی از اهل رای خردآرای درگاه در باب میل شهریار با سماع جمله سخنان
حمله اخبار و نقله اسرار عدم انکار بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب و دربرا
بساط قرب بغایت دور از کار می شمارند این طایفه بمنزله مداخل روشنایی
اند مثال مظلمه و سد روزن خانه که روشن نباشد با وجود احتیاج بروشنایی
همانا نزد خردمند وجهی دانش پسند نداشته باشد اخوان سالار می
که از همگی اطعمه و اشربه آنچه ملک را بدان خواهش بیشتر یابد خویش را از آن پیش نیارد
سزاوار خردمند آنست که خویشتن را از افراط میل مرغوب طبع نگاهدارد تا ازدیاد
آنچه مکروه طبیعت است بی نیاز گردد آنچه وجه امر عالی نافذ بر خلاف سابق درباره
منع بار فلان فقیه از انجمن مشوره و عدم اطلاع بر اسرار مهمی دولت نفاذ پذیرفته
ازین روی که هوا را برای خود مسلط ساخته انتهی و تبیین این معنی آنست که چون این بهبود
رای برون از رای بر خلاف نمود ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده مقرر است که این
صنف مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر رای خردمند گرای ایشان غالب
می باشد قرار داده همگنان خطا و غلط اند و بهیچ وجه صلاح اندیش

اطمینان ایشان را آنست سبب مرحمت اقطاع ابد و سیورغال سرمد هر یک حضرت را

خاص با وجود تواتر انعام عام و جریان رسوم مقرر جیب تا در نفوس همکنان جای

گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطه حمایت و حوزه رعایت خواهم داشت انتهی هرگاه

این دقیقه جلیله در مخیله همه از قرار واقع استقرار یابد که در هیچ حال از بازماندگان ایشان

غافل نخواهم بود از رهگذر احوال منسوبان و خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش را

دستخوش تشویش نمی‌دارند و وهن و تزلزل در بنای ثبات عقیدت جانبی نداده

اندیشه را از رهبین تفرقه بر نمی‌آرند از سبب واگذاشتن بیگانه شمس از اولاد و

سوال می‌نماید انتهی یعنی عدم پرداخت شهریار نشانزادگان با وجود استعداد و

استحقاق تربیت خداداد چنانچه شایان مرتبه ایشان است جای تعجب و تحیر اندیشان

است خاصه فرو گذاشتن و منع از مخالطت و معاشرت عامه فرومایگان که نهی از آن

از مناسبت از همه بیشتر باکر وقت حال و مآل و در بایست عهد استقبال از

دولت و اقبال است تا تجربه زمانه نمود احوال روزگار شناسند انتهی و نوت

این ابهام آنست که پادشاهزادگان را در غیر این حالت تجربه اوضاع احوال زمان

و زمانیان رو نمی‌نماید و آزمایش نهان و آشکار ابنای روزگار که معرفت

اهل دول خاصه اولاد ملوک را بغایت درکار است خبر با مراتب مباشر مردم اخلا

اعقاب بالکسر ... بالفتح فرزندان که از پس پدر باشد و باستیا جمع عقب ...

هر آینه

این پادشاه اولاد ... در پرداخته انها نمی سازند

بجانب همگنان از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رسیده متن و بجهه موجب فلان محتشم را
به ضعف و بی‌قوتی و قلت و سستی رای و پستی فطرت منسوب داشته‌اند و بدین
سبب او را خوار و منکوب وا گذاشته شرح از ینجا که قبل از شکوه نمودن ما از ما شکایت
سوی خدای تعالی برده انتهی یعنی پیش از آنکه راه استغاثه بارگاه گشوده از
ما با شکایت نماید بدرگاه خدای عز و جل از ما شکوه بتوجه نموده و پیداست که اینکه به
کرده دلیل عجز و ضعف او نموده عدم معرفت او در چاره و شناخت روی کار است
متن بجهه موجب فرموده اند که بر پادشاهان عالیشان واجبست که ترحم ایشان کافه
مردم عموم داشته باشد و در بعضی از احیان حجاب بر ایشان محجاب شده بیند انتهی و
تقریر این فرع آنست که عنایت عام و رافت خاص ملوک در طریق حسن سلوک با عوام و
خواص اقتضای آن دارد که در همه حال در بار دشوار حجاب نبوده گاه بیگاه همگنان را
بفور مأمول و رخصت وصول درگاه اختصاص بخشند تا بحکم وجوب تسویه که مقتضای
عدل و احسان است سهولت بار بر اهل قرب و بعد یکسان شده دشوار خروج و دخول
بر همگنان آسان کرده و راه یافتن درویشان و مردم پریشان به بساط قرب ایشان
دور از کار نباشد شرح بجهت آنکه منع مردم با مطالب از درگاه ملوک تمام باره به راه سا
امانی همگنان است بسوی دشمنان انتهی و توضیح این ابهام آنست که از جانب ملوک ابواب

و امال

اسانی رخصت وصول درگاه و دخول بارگاه خود نگاه بار بر روی محتاجان رفع حجاب
بستن بما نا گشودن درهای حاجات عموم سپاه و رعیت بذل نمودن راه عرض نیاز مسدود
اولیاء دولت است بسوی درگاه اعدا ملک و ملت مرزبان ولایت همدان بگمان
عدم رات از ... خود بقصد استبصار استفسار می نماید مردان کار و
مردمان عمل از منزله آلات حرب و ادوات پیکار اند که نگاه بیکاری همگی را در نیام جا داده
اهتمام تمام نگاه دارند تا آنگاه که مقتضی مصلحت وقت صواب بیند بکار دارند و بدین
منابه عمال را بمقتضای صلاح حال در ساحت اعتزال استراحت جا داده
همگنان فرو گذاشت نمایند و در صورت ضرورت استعمال مستظهر و مستمال نموده در کمال
اشتمال اکرام و احترام کار فرمایند فی هر دو صورت جای التزام شکرگذاری و حرمت نسبت
نه مقام عدم خشنودی و شکایت مندی و نظیر حاصل توقیع زیور رسیدن قصه دستور
صابت پیه صاحب خامه و شمشیر محمد بهجت وزیر یعقوب خان آخرین والیان کشمیر
آن سرزمین آسمان نشان از زبونکاری پادشاه فلک جاه خورشید نشان مالک رقبه
گردن کشان جلال الدین محمد اکبر بادشاه صاحبقرانی انتقال یافت و سرحد ایران
که چون بعد از ارتحال یوسف خان پدر یعقوب خان زبور میانه او و اعیان و اعاظم معامله
از وفاق بنفاق انجامید و بدان سبب کار امر نهیر از اجتماع با فراق و تشتت اعصار

دسفاق

وثاق شده بود کار بی برکار او از مدار گذشت مواقع خرق که رتق آن از حیطه
دایره امکان بیرون بود بر واقع فراخ گشت ناچار از مماشات باتك و بر سر جنگ
و اطفاء نائره اهتمام ضمیر بر روی کار انداخته کینه نهفته آشکار و فتنه خفته بیدار ساختند تا آنکه در — بالجمله
مابین بسی از محاربات فتح یافت و اهل وفاق با آنکه از ابطال رجال بودند بحکم الحرب
سجال گاه غالب و احیانا مغلوب میشدند و چون بعوق بایقان مبادا امر او بر خویش بسبب
سعایت بدولت خواهان بداندیش بکمال تفرقه خاطر و تشویش اندیشه داشت و بعلت
نفاق شقی منحوس از همدستی و اتفاق آن دانا مرد فرزانه محروم و مایوس شد چندانکه تا
از فرط غلبه توهم بچار جا در آمده از این دست و زیر دست من رانگ خطر نبود و چند گاه در بند — در زندان محبوس.
نگاه داشت و هر دفعه که عرصه جنگ بر روی تنگ میشد و امید است که اگر پای او در میان نباشد — نیک
یکباره کار از دست میرود از روی اضطرار باطلاق و ملتجی شده ایمان غلاظ و شداد از
او وعتاق میان می آورد و بدین دست آویز متین سر رشته استبداد و وثوق
پیمان بدست میگرفت و چون او مطلق العنان شده بدفع همانان نامردمی گشت اهل
خلاف مجرد استماع اسم او اغتنه از صراف انعطاف داده بوادی گمنامی و ناکامی
میشتافتند و هرگاه که کار بسر داری او بر حسب دلخواه بپایان می آمد دیگرباره حریفان ناتنحوا
بر سر خشمگین تحریک فتنه بیدار متحرك سلسله بدنامی او میانشند که آن عالم خردمند را

که ذوفنون تدبیر و سیاسات متعلقه بوزارت ثانی معلم اول متشابهت مجنون اسیر

و مسلسل میدانست مجملاً چون انحرافات ناهنجار شآمت نفاق با دولت خواهان که خود

خواهان دولت او و امیدوار بودند چند دفعه اتفاق افتاده و این امر مستکره مکرر روی داده

فقید المثل و عدیم النظیر بسبیل ضرب المثل در سوق کلام بر زبان راند که سلوک این

که از دلالت اهل ضلالت راه هدایت و طریق تحقیق و تمیز بر و مسدود است و این راه

خود را در سلک ملوک حازم منخرط میداند با من از روی درستی مثال آنچه معاینه حال

دهقانان این کشور است با تیز بینی و زیرکی که بهنگام احتیاج در موسم گرما بجهت تهیه

مایحتاج زمستان و سایر فصول در نگاهداشت و احترام آن اهتمام تمام میدارند و

داسته بکار در آرند بعد از فراغ دسته از آن بر آورده و رشته بجای آن گذرانیده

محافظت تمام از میخی در او بر بندند و بار چون بدان نیازمند نشوند از روی عزت

فرو آورده دسته بجای آن علاقه نصب نمایند و با حتیاط بسیار کار فرمایند اکنون

چندیست که با من این شیوه معمول و این طریقه مسلوک میدارد تا گردون

گردان چگونه خراید و کار روزگار بکجا انجامد اما الی عز و ملک و اما الی ذل و هلک

تا در میان خواسته کردگار چیست ... انکار مذهب فلان بن ... ستوده

سیما بچه سبب زبان صدق انتشار ... آن آراسته ظاهر نکو هیده باطن

خویشتن را به تحصیل خشنودی یا خوشنود ساخته قطعا باستحصال سر یا خرسندی و
رضامندی خداوند مولای پایندگان جل و علی نساخته نظرمندانه توقیع فلان مرد از
نژاد اشراف بخارا باسم اسلاف خود برسم اعطا چهار هزار دینار سالیانه ابدی از دیوان
عطای تنخیره وی اظهار نموده و می نماید که از دودمان ابای ملک بر طبق این مثال
نالق باسالیانه جنابی قطعا از هم گسسته و از آغاز جلوس همیون تا اکنون رشته ممتد
این اقطاع سرمد بانقطاع پیوسته توقیع آنکه فرمان نافذ به نفاذ این مثال جاوید امثال
یافت تا مگر ابنای سعادت یار ما بنای کار برین مبنی نهاده از انقیاد اوامر ابای خود
ابا نه نمایند مرفوع داد در بیولا امر والای شهریار صدور یافته که بجهت اهلیت امر سیا
اثه از ما پابانی شهریار مردمی معامله فهم و کاردان اختیار نموده حقیقت او را معروض
دارند اکنون یکی مردم روزگار دیده فلان ستوده مرد آزموده را پسندیده لایق
تصدی تحکمی میدانند توقیع کارگذاران این شغل نازک را از چهار امر کمیاب ناگزیر و ناچار
اول دشمنی بالذات با شرار دوم رسای طبع بغوریه امور و کاوش کنه حقیقت
هر کار سیوم نهایت شدت ذاتی و درشت طبعی بر مردم ستمکار چهارم نرم
و نکدلی تبلی بر ضعیفان نزار و زیردستان کم آزار این ارمید دم دو سنجیده شان
کارپردازی دیگر اشغال شه کار است نه این امر سواد مرفوع داد اسپهبد خراسا

استطلاع سبب انفصال فلان از منصب نهربانی یعنی قیام مهمات کارخانجات خلعه منیاه
موجب این امر واجب جنابی است که در حق جمعی از اهل استحقاق که بوساطت
اتفاق ما اشراف کلی بر استیفار جزوی که از حقوق خود یافته بودند رواداشت
دارین رو خلل و نقص در ادای دین ذمت دولت بابل زایل و نقص در بنا راه
و ملت خود راه داده و پیداست که قهرمان سارق باعث اصابت علل و تسمین عیب
بجمال خصایل و کمال فضایل پادشاه باشد و مبلغ انفاق و اعطای ادرار به
دلیل خرج سرکار خاصه خسروی از رسوم مقرری او بغایت زیادت است
چندانکه نتوان گفت که بیرون از اندازه عادت است و در صورتیکه آب از نهر جاری
باز دارند اگر جا بجا در مجاری آن نداوة و رطوبت قلیل باقی نماند هر آینه بمانی وجوه
مصارف او که بزعم مدعیان از مداخلش فاضل است خیانتی است نو و بدعتی
است تازه والا زواید مرسوم او بر رسم ماضی و مجرای مستمره جاریست و از جمله
اهل ذمت که در پناه این درگاه اند جمعی کثیر را به سبب کسادی اسباب معاش پریشانی
بسیار در یافته و ضیق طریق روزگار ساخت راحت را بر ایشان تنگ گرفته
همگی این جماع پریشان را به کفایت اذیت سرما و گرما رعایت و حمایت کماینبغی و بسبک
بازی اغاثت و اعانت مؤنت گران جانی خلطه ظاهری و باطنی جوع و عریانی

مهارت
شناییت
عین عیب
داد و به
افزون تر
میماند
گذار

آسان

ایشان موقوف دارد مرفوع همچون سالار سپاه خاص سوای شهریار در مرکب قلیل الکار
بسیار می‌نماید چه صورت ظاهرست که در امثال این صورت از خبث باطن دون همتان
بکمین هیچ وجه ایمن و مطمئن نتواند بود توقیع چون عموم عدل و شمول احسان بانجا
دوست و دشمن را یکسان می‌نماید باید که خاطر بداندیش عامه اولیای دولت خاصه همچون
بسبب احتمال خطر و غدر و کید بداندیشان از قید خیال پریشان بر آید مرفوع در معرض
بیان حقایق بر زبان حقایق بیان رفته که هر که به توانگری و توانایی خویشتن بر ملوک مباهات
نماید همانا نفس خود را به زور و زر عرضه هلاک و مهلکه خطر ساخته باشد توقیع چه یکطرف مال و
این هر سه امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت معرض تلف در آید مرفوع متولی امور
عامه جمیع معالی بعرض والا میرساند که در نوبت افراط اخراجات و عطیات متوافره
که بر اوایل درجه اسراف اشراف دارد استیفای اکثر خراج ممالک صرف نموده چندانکه
کار بدان حد رسیده که گنج خانهای دیرینه که از ملوک ماضیه و ازمنه خالیه بازمانده خالی
گردد توقیع خزاین سلاطین داد و دهش آیین در هیچ حالی از جستن تهی خالی
نگردد چه سراسر گیتی بمنزله بیوت اموال پادشاهان عالیشان است و سایر رعایا و برایا
در مرتبه گنجوران ایشان مرفوع موجب تفتیش شهریار از کنه هر خبر و اصل حقیقت
کار چیست توقیع نتیجه کاوش عمیق امور دقیق اینست که ما و ایشان با هم

و تهیه موجود

تغلب حق بر سو که منقلب گردد بکردیم انتهی کلامه توضیح این توقیع آنست که وصول اثر
غور رسی پادشاه دادگر با حصول امور موجب حقیت حق است کما حقه از ماهیت باطل
گاهی ثمره این تحقیق آنست که نخست خود بر وفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را
برغبت یا باکراه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم سازد چندانکه همگین
کار بمیل حق مایل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب نموده از ره روی حق سر برتابند
پادشاه صاحب خزانه که او را از هیچکس خوف و از هیچ جار جا نباشد باید که وعده کم
و عطا بسیار نماید انتهی کلامه یعنی سزاوار رتبه پادشاهان صاحب اقتدار آنست که کم وعده
و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن بر وجود در صورت عدم اسباب دهش فی الحال
می باشد با وجود امید حصول در عهد استقبال با تیم موانع جود این بهر ذی وقوف
استقلال شهریاران و استحصال علت و آله دولت و اقبال ایشان مفقود بلکه
ممتنع الوجود بچه وجه بهمت مقصد را بر جملگی لشکر کشیها و نهضتها از همگی معتمدان نهفته
میدارند بجهت آنکه ماده خوف و رجا در همگی اطراف و ارجا از جمیع وجوه
زیاده گردد از چه راه در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت توجه نموده هیچ و
اخفا و اسرار آن روا نمیدارند تا مراسم دولت خواهی اهالی
زیاده گردد و از والیان آن حدود در راستی کمتر رود

بچه علت او را باستماع فلان از وجه علیای عدالت صدور یافته توقیع بمبارکه که در
اقامت قواعد انصاف ارشاد او قویم و استقامت بیکسو انحراف میجوید در تحقیق
اصول قضایا طریقه افراط میت و تعصب که موجب فور اخفاء و ابهام حقایق امور است
می‌نماید توقیع مرزبان صفاهان عذرت خواهان بکاه ادو براءت ذمت خود را
از سایر ایشان که بدان مواخذه و مطالبه است دعوی نماید و مرانچه از نیک و بد و نسبت
او از منسوبان و عاملان خود میداند توقیع عذر او بوجوه عدیده غیر موجه و ناپسندیده است
چگونه معذرت قایل در باب مقبول بحوالت فعل خود بالیت مثل معقول ارباب عقول
تواند بود انتهی حاصل این توقیع وقیع مطابق منطوق بعضی از احادیث ناطقه
اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از امام الحجه امام امیرالمومنین روایت شده که در باب
غلامی که موجب شده صاحب خود شخصی را بقتل آورده بود فرموده که هل عبد الرجل الا
کسیفه تقتل السید بسیفه العبد السجن یعنی آیا نیست غلام مرد الا مانند شمشیر او و سید را
قصاص نموده غلام را محبوس سازند و در روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کعصاه وارد است
و از حضرت امام ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای عبد
قصاص نمایند دلیل معمول فقها بنابر ظاهر حکم کتاب است حیث قال الله تعالی
النفس بالنفس خلاف آنست چه ظاهر است که مراد ازین نفس نفس قاتل و

مباشرت نه آنکه بمجرد اخبار بتعدد از جمله روایات حضرت جعفر علیه السلام است که

عبد مأمور را بقتل آن نسبت آمر را محبوس ابدی نگاه دارند از روی تاویل به دو چیز

را برین حمل کرده اند که مراد ازین آمر آنست که عادت او بر همین جاری باشد که عبید خود را

باجبار و اغرا تمام بر قتل مردم مجبور دارد در صورت قتل او بنا بر وجوب دفع

و فساد از بلاد و عباد بر امام لازم است مرفوع در عزل فلان از تصرف در

اعمال دیوانی و اشتغال ملک و مال سلطانی چیست توقیع کریم در سنوات شد

که بار لست و ودایعها بر دوگرانست ازین سبب سبک آمد بر بار رنج و انتزاع

اعمال از وانهی توضیح این توقیع مبهم آنست که چون رد ودایع و امانات

انها نزد او متعسر بل متعذر است لاجرم تولیت اعمال دیوان که در معنی حکم ودیعت دارد

ازو استرداد شد یا مکر ازین است عادت که بر بالغایت سبک و آسان و بردوه بسیار

دشوار و گران بود بسعادت اعادت ودایع عادت نماید مرفوع فلان عامل باقیدار

که خریقایای کار چیزی از اشیای دنیای فانی باقی ندارد محصلان دیوان سرکار

تقاضا چون نفس بر وی تنگ گرفته اند توقیع ارباب دیانات و ادیان

بر خلاف کاوش و ارکان و اصحاب کفایات سرکار در تحقیق حقیقت حال او

در وجود و عدم مال و منال تفحص شافی و کافی بجا آرند اگر این مرفوع سمت

داشته باشد از مطالبه گذشته بحال خود بگذارند و از خالص اموال خاصه یا موقوف همان
مبالغ الا زود بوصول رسید و بصیغه صله و واصل سازند توقیع فلان لشکری که از غایت
دلاوری در کارزارهای مخوف خویشتن را بر قلب صفوف دشمن زده آثار تجلد بظهور می آورد
و لوازم نجدت و شدت بکار می برده بنوال بعادت معهود در معرکه حرب اتراک مظان
هلاک فته بقتل آمد توقیع نخست مبالغ بخانه هزار روپیه نقد برسم اقامت ماتم بابنا او
رسانند و مرسوم مستمر او را بر ایشان مقرر دارند اگر از اولاد و احفاد مانده باشد و الا
بخویشان و پیوستگان او واصل سازند مرقوم موجب به نهی و نفی فلان منهی از
شغل انهای قواخبار و قرب بار چیست توقیع باعث آنست که استماع ما را بر مردم
بحرف سعایت آمیز در تعب استماع انداخت و حیثهای ما را بر مردم فاسد ساخت انتهی
و تقریر این توقیع آنست که سه ناسه اخبار آن منهی مغز پرکفتار که بسبب فرط دروغ نگاری
از فروغ احتمال وقوع خالی افتاده و از غایت سبکسری و بی اصلی و سرسری
روداده بر سامعه ما کرانی نمود چندانکه از تواتر استماع خرافات بی حاصل و ترهات باطل
در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بدانجا کشیده بود که خدا نخواسته تا شده نیت خیر بنیاد ما را
در باره عباد و عباد از صلاح بفساد باز آرد مرقوم بچه استحقاق فرموده اند که فلان ستوده
منش آزموده روش از خواص معتقدان در رتبت اخلاص ما است توقیع از سر این کفته

انست که پیوسته یار را بر عیوب نهفته‌اش در پرده اطلاع میدهد و در ازالهٔ آثار آن زیاده بر توان و امکان
لامحاله میکوشد تا غایله معایب و لوازم آن در دارین بما نرسد اثر از دشمن و دوست نزدیک
دور حتی المقدور می پوشد مرقوع چه چیز در میان فلان نیکو شمایل و نازش و ادلال او را
حایل آمده که بسبب آن اختلال بعد در بنای قربش راه یافته توقیع افراط ادلال یار
او موجب ابتلال ما آمده انتهی توضیح این ابهام آنست که نازش زیاده مباد اعتبار که سرمایه
ناز او بود باعث افراط کاهش در مراتب خواهش ما بدو باز گردیده چنانچه در امثال سایره
واقع است کثرة الادلال منتجة الابتلال ای نمک بسیار شوری بار آرد و بردباری
مفرط دوری ثمره بخشد مرقوع بچه استسناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبه مواطات
و انقیاد معهود در اعداد اهل عصیان و عناد معدود دانسته اند توقیع چه آن آهسته رای
که از فرط سخت روی با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و توانایی دعوی
جلادت جبلی و نجدت طبعی میکند و در انصرام کارها که در عهدهٔ اهتمام او شود تن با
عجز در نداده از قبول امر مطاع به بهانه عدم لیاقت این کار و نزول آن از مراتب
منزلت و مقدار او در لباس اظهار تجلد و اقتدار امتناع مینماید مرقوع فرمان نافذ خسروی
دربارهٔ فلان سالار بآمدن دربار العاد و احد ارباقه بود او به بهانه ثقل احمال بار آید
و انکار انتقال از قیام و نهوض تقاعد مینماید و ازین راه راهی شدن و آمدن بر درود شوار تخت

مستوبات

اگر این سکنه بعد از کثرت حوادث و غوائل گرانی اسباب و مستوبات کاهل و توالی ایذا و حرمان
علایق بر وعظیم الثقل می آید یا به بعضی از و اکتفا نمائیم و بار سنگین از دوش او برداشته
از و قناعت منعه باثم مرفوع شد عامل اعمال توجه در توفیر لوازم جد و اجتهاد و تکثیر مواد
عمارت و زراعت آن بلاد بذل مساعی جمیله مبلغی رسانیده که محصول ارتفاع
از قرار و مقدار معمول سایر فصول مضاعف گردانیده توقیع شد درم نقد مبلغ پانصد
درم به صیغه پاداش خدمت و بدان کار آزموده واصل سازند و برسم تضعیف
مقرر او بیفزایند و بهمگی قری و مزارع که انهار سویدان ناحیت پیوسته داخل اعمال
سابقه او نمایند تا بالواحق به برکه در معموری معموره مذکوره ملحق گردانیده به تقویت

اعمال

حسن اعمال او رعایا بهمگی قوی حال و سایر عمال فارغ البال باشند مرفوع شد
بسبب کداین خیانت جانی یا خیانت مالی امر والا با ستیصال فلان والی و

حالی

استیفار اموال او بر وجه مستوفی در کمال گنج کاوی و استقصا صدور
یافته توقیع شد بموجب عقل و شرع بر سلاطین ذوی الاقتدار بحکم وجوب اضاعت
منکر و اشاعت معروف واجب است که همگی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام

عالم

تام مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد عام بسوی صلاح آن
انصراف نماید انتهی در صورتیکه تقابل اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب قرار آرام

تیقّن با

انفس و خلل بنای نظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خبیثه و از باب وجوب دفع ضرر
مظنون دیگر ضرورتست که آن بادی شرور را از تصرف در آنچه مبادی آنست باز دارند
سرمایهٔ فساد او را در مصارف صلاح عامهٔ خاصه حفظ خوره و پاس ناموس نفوس و
ابدان تصرف ممنوع و همگی رابستگی تمام با صلاح نظام حکام باز آرند مرفوع آنکه چون راه حکم
جزم بعداوت فلان که همگی ارباب اخلاص درگاه در باب دولتخواهی و هواخواهی
نمیدهند بصدد و پیوسته توقیع دشمنی خدا از مخایل گفتار و کردار او آشکارست و چون
عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات اوست در ضرورت لازم است که
مخلوقات آن حضرت را نیز دشمن باشد و دشمنی خلق خدا بطریق اولی دشمنی پادشاه
که حافظ و حارس ایشانست لازم دارد مرفوع و فلان درون خرابی چون آباد که
از درگاه برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بر موجب شهادت ثقات
بتحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت و کثرت اخذ رشوت اغماض از زلت ظلمه
نموده و بسبب اخفاء ستم های گوناگون اینگونه بیدادها به تازگی بر مظلومان روا داشته
توقیع آن نیست دین و دیانت در داره بنا از طرف با کشش سحبت سر او است در آخرت
من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلود نار مرفوع و بچه موجب فرض دهد که
نسبت پاکزاده سرسی بیمار نسبت دواهای مضرت رسانست ببدن انسان توقیع

بجهت بیرون رفتن او از متن جادهٔ رضای یار و جای گزیدن او در پیروی هوای یار
الهی و تقریر این توقیع آنست که چون موافقت هوای طبع خود که موالات آن مخالفت
حکم خرد را لازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای یار دوری گزیده و بمشورت
عقل صلاح اندیش مصلحت خود را در فرو گذاشت پیروی دوست و رای دانش آرای
ما دیده و پیداست که گزند نسبت انگونه فرزند از تناول ادویهٔ ضره و سموم مهلکه در پیش
بل در درجهٔ سمیت بیش است و پیوستن بامثال او از خویش و پیوند در مرتبهٔ قطع پیوند
خویش مرفوع وزرا از چه راه تشخیص فرموده اند که فلان شخص موسوم بخداجوی بوده بسمت
توحید متسم نخواهد بود توقیع آنرا ازین رو که هر آنچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد و
تبیین این ابهام آنست که انگونه مردی یارای آن که بدفع شبهات اهل نزاع و
جدال توانا باشد و هر آنچه از دروغ و راست جایز و ناروا مسموع او گردد بدون
رد و ایراد توقف و تردد آنرا از اعتداد بودنی معدود دارد و بی تحقیق و تمیز نیک و بد
آن بدان گرود و هر آئینه از معاشرت معاشر محال گو ضلال جو گشته از سعادت اقرار
توحید بشقاوت انکار آن گراید بلکه زود باشد که از طریق اعتقاد بمبداء وجود ایجاد
و منتهای مصیر و معاد خود عود نموده خویشتن را از سعادت دارین بی بهره نماند
مرفوع وزرا دولتخواهان دربار از موجب ... در امر والا درباره دور نمودن فلان

محض

16

حضور بارگاه بل از نزدیکی درگاه درخواه مینماید توقیع بسبب انکه از روی خیانت

رای درست بجانب خدع مایل شده انتهی تقریر بسط اینمعنی انست که ان زیانکاره

پیوسته درمقام استمساره ارتق صراط مستقیم رای صایب کناره گرفته

همواره از هنجار استوار رویت صادق بکسو رفته و پیروی راه راست درست

یعنی سمساران مومن را از دست داده در راه زنی خیره دارین اهل استحار

مدار بر سلوک سبیل قاطعان طریق نهاده توقیع بچه وجه امر عالی بکندن ابواب منزل

فلان والی صادر شده توقیع بسبب حبس نمودن او رسول بار را در درگاه خود انتهی

یعنی چون المخلوع السعادت فرستاده درگاه خسروی را چندین گاه در درواز

خانه خود موقوف و محبوس داشته بود بلکه از امید بار وصول و راه دخول محروم

و مایوس گذاشته درینصورت از روی وجوب مکافات تمثیل باداش

جسارت ان بی بصارت سفیهه بدین پایه تنبیه ضرورست توقیع بر زبان

حقیقت بیان رفته که فلان بسیارگوی زود باشد که باعث زبان که لازمه گشتر گفت

است او را در ورطه بی پایان افکند توقیع بسبب گردانیدن او زبان خود را با

خود انتهی و تقریر این توقیع انست که ان مرحوم که از قسمت شهامت و نباهت

همانا محروم است و بفرط سفاهت و بلاهت سوم پیوسته گشتن همت به نشستن

استشهار

سمسار

به همت جلاده طبع منحنی است و اصرف و تقلب قالبش مشتوکرش اقتضای نفس و
خواهش منت منقلب و پیداست که نازکست صاحب انجالت سوای انجام مخاوف و
از تمام مهالک نباشد و از حکم بالغه حضرت امیر المومنین است علیه السلام لسان العاقل
من ورای قلبه و قلب الجاهل من ورای لسانه یعنی زبان دانا بر آنسوی دل او
واقع است و دل نادان بر آنسوی زبان او مراد آنست که زبان عاقل تا سخن بر دل
عرض نکند خصوصیت تکلم نیابد بحرکت جرات ننماید و دل نادان خلاف آنست یعنی
بمشورت خرد هر چه از نیک و بد گفتنی است بر زبان خداوندان آید با صلاح وقت از
میان برده و کار بزبان گراید درین باب از آثار ارباب صدق اخبار عصمت کردار
و گفتار واقع است بدین مضمون که هر بامداد زبان با سایر جوارح و اعضا خطاب نماید
که کیف حالکم بخیر انتم ام لا چوید و چگونه اید احوال شما موجب خیرست تا به همگی بیکزبان
گویند که لحال ما قرین خیریت و عافیت است اگر تو بگذاری موافق این معنی بجز ناتوست
که لسانک کلب عقور ان اطلقته فتهلک یعنی زبان تو سگ است درنده اگر تو
او را رها کنی بگیرد بکشد و همانا حکیم خاقانی شروانی همین معنی را عقد نموده بیت
تیغی است زبان کشیده در کار زین تیغ کشیده سر نگهدار خاصه که زبان سلسله
گزندیست بر حبس دهان از آن فکنده است سبب آنکه شهریار این معنی معروف راله

نامه معتقدان معتقد آنچیست که هرگاه قسمت ازلی باعث فیروزی روزی مقرر
باشد هر اینه پادشاهان را در ماده اعطای عطایا انتهی زیاده بر سر رعایا و برایا نخواهد بود
توقیع کسری باعث این انکار آنست که مبادا بر وقت داد و دهش مقتضای
منش انسانی اجرای ماده احسان زیاده در حق همگنان بسبب کمال عدم شکرگذاری ایشان
بر خاطر ما گرانی کند مرقوم داشت بچه موجب فلان مرد مقبل را قبل از آنکه بنفس خود تحصیل آن را
غنا نماید یا آنکه عنایت شهریار ابواب غنا بر روی روزگار او گشاید در پایه امرا
اغنیا سنجیده اند توقیع کسری بواسطه آنکه او در مائده پادشاهی می پیش از آنکه پادشاه
شویم انتهی تقریر این توقیع آنست که آن سنجیده مرد آزاده هم بروزگار قباد پدر پاپا و جود
چندین شهزادگان از روی کمال کارآگاهی در بابنظر استحقاق به پادشاهی میدید
ازین رو ما نیز این مرد صائب رای صاحب نظر را که بدین پایه گرانی قدر و مقدار ن بانیمایه
بل بالاتر از آن ارزانی است در مرتبه اعتبار اغنیا معتبر میدانیم منشار استحقاق اسم فلان
از جمله اعیان و نامداران شهر و دیار در اعداد اعدای شهریار چیست توقیع کسری که
آن شقی مدبر پیوسته از باقی عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید پایان
خسروان آل ساسان از همگی اخترشناسان استفسار نماید توقیع
ثمره ذکر خیر گذشتگان از آبا و الاشان خسرو و غیر ایشان بطریق تکرار استمرار حقیقت

توقیع کبیر مقصود ما ازین امر خیر اتمام آنست که تا بقای عمر و روزگار سرتاسر باقیماندگان
بل همگی آیندگان از اولاد و احفاد ما و سایر اعقاب بندگان خدای جل و اعلی در بناب
مبااعتنا نمایند انتهی ثمره اقتدای ابنا با آبای خود در ذکر خیر گذشتگان آنست که
نفوس ناطقه انسانی را بعد ازین نشاه در عالم برزخ خواه در صورت تعلق با بدان مثالی و
خواه بدون تعلق بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور جسیم از ذکر خیر و حسن ثنای
ابنای نوع انسانی درباره ایشان میرسد چنانچه اصحاب نفوس قدسی و خواص
اهل افراد نوع انسی حتی اعاظم انبیا و اکابر اولیا را بعد از خلع خلعت ابدان و وصول
بعالم قدس حصول انس تام بدان میباشد چنانکه حضرت خلیل الرحمان صلوات الله
علیه در خلال فصول دعای خود استدعای آن معنی نمود چنانچه در فرقان حکیم بدان وصول
ناطق است در بیان از آنجا که از زبان آن حضرت میفرماید که واجعل لی لسان صدق
فی الاخرین و تفسیر این بدین وجه است که بگردان برای من زبان آخرین را یعنی آنها
را بعد از من باعتبار راستی در حق من بتحسین صیت و ذکر خیر و جمیل ثنا و آوازه نیکو و دعا
که اثر آن تا روز رستخیز باقی ماند لهذا هیچ امتی از امم نیستند که آنحضرت را دوست ندارند
و بر وی ثنا نخوانند و به نیکوئی یاد نه نمایند و همچنین یکی از ائمه اهل بیت عظام علیهم السلام
مبلغی معین در حق یکی از اهل تدین وصیت فرموده بودند که هر ساله بموسم حج

درحقی موافقت آباوا بناء محامد پسندیده و سیر حمیده آنحضرت را بر شمارد و در حق آن
حضرت دعا و ترحم کند و بگوید که کان علیه الرحمة کذا و کذا و قال کیت و ذیت و
لمن الخصال هذه و تلک و همانا از جمله نتایج و ثمرات این امر ازدیاد رفع درجات
محسنین و حط سیئات مذنبین است چنانچه در اخبار مخبر صادق وارد است
که شهادت چهل مومن به نیکویی در حق تباه کاران موجب آمرزش ایشان
میگردد موجب حکم جزم باشراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط
و مواقع هلاک و بوار و انتهای عاقبت کار او بدخول نار چه باشد
اینحالت حقیقت حال و مآل اهل ریا و سمعت است انتهی و تفصیل این اجمال آنکه
علت این حکم قطعی آنست که این بد عاقبت بسبب قلت متانت رای و رویت
و کثرت انطوای باطن بر خبث طویت بدترین حالتی که باعث خذلان
دنیا و خزی دار القرار بل علت ذلت و ضلالت هر دو دار است یعنی بریا
مذمت و سمعت مبتلا و گرفتار است و در مذهب این نکوهیده صفت که اقبح اشنع
سرتاسر شرور و ذمایم است این سیاق خاص خاصه این ضعیف قوی
مسکنت است اگرچه ریا در باور ناکه اشر امور و اضر اشیا اند در صورت مشترک
است ولیکن در حقیقت اشر این شر همان یکیست چه باوجود آنکه این اصل ما

افضح افضع

نکبت

فقدان

فیضان احسان جودست این قاطع نسل عین اعیان جود و در ظاهر بر آن جاست
و در باطن شرک خفی عیاذاً بالله ولیاذاً الیه منه و منها فلان از سبب جرات و جسارت
مجلسیان حضور خسروی بجسارت صوری و معنوی که عبارتست از عیب و عیب جویی
فلان سوال میرود انتهی تقریر این معروض آنست که بکدام مایه استظهار در حضرت
شهریار چندین از نزدیکان قباب قرب درگاه در باب فلان از ارباب عیار در باب انواع
نکوهش و پژوهش عیوب کشوده اند و ازین غریب تر آنکه تمکین همگنان در صدور این دور از
کار فرموده اند [illegible] بواسطه انحراف او از جاده استقامت و انصراف ما بواسطه آنکه
از حفظ ایزدی او انتهی توضیح این توقیع مبهم آنست که چون بظهور پیوسته که آن خیانت
آئین از سلوک شاهراه متین دیانت و دین انحراف جسته لاجرم موجب این جریمه
عظیمه با نیز ترجیح جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف عنان رعایت از
جهت حمایت او تجویز نموده ایم و از راه وجوب مجازات بمثل پاداش خیانت او ترک
نگاهداشت ابرو فرو گذاشت اغمض خوض همگنان در باب تعرض هتک حجاب عرض او
مساهله و مسامحه فرموده ایم [illegible] از سبب تقدیم فلان بالکبینکی او بر بزرجمهر با جلالت
سوال مینمایند بجهت آنکه شیوه ستوده ملک دوستی اشراف و تقدیم ایشانست
انتهی تقریر این مرفوع برین وجه است که مقربان درگاه در باب اقدام شهریار:

تقدیم فلان ناشایسته با وجود عدم ابتغای وصول مانع از فرومایگی گوهر و کم مایگی نهاد
فقدان اصالت و قلت حالت بر مثل بزرجمهر حکیمی عظیم المحل عدیم المثل با کمال جلالت
و فضل که جای غایت توقف و تاسف است نهایت تحیر و تحسر دارند و معاً این
معانی بنظر ملاحظه مقتضای شیمهٔ کریمهٔ خسروی که بر داعیهٔ اکرام اهل کرامت مجبولست
است اسباب تعجب همگنان در نهاده زیاده میگردد توقیع کسری بسبب آنکه تنبیه معجب سود مند
ترین دواهاست انتهی تبیین و تتمیم این توقیع همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
در تادیب ارباب رعونت و اعجاب انفع سایر ابوابست و تعجب این گروه را
بر زده درین ماده بغایت عجیب نما و غریب سیماست چه این معنی پسندیده ترین
دوای داء خود پسند است اگر بالفرض محال جای تعجب خردمندان باشد هر آینه
استعجاب از خود پسندی و اعجاب اهل حکمت و ارباب اداب از خویشتن بینی
صد چندان خواهد بود توقیع دوم موجب منع و ابعاد فلان محتشم از قرب درگاه
بعد از عزل خدمت ریاست خدم و سیاست حشم با وجود آبنا و استناد او
بر قتهای کمال وثوق اعتماد چیست توقیع کسری بسبب اظهار نمودن او آنچه مذموم
است از حقد انتهی تقریر این معنی برین وجه است که چون بیازاری ناشایستگی او بسبب
مواد بعضی از ذمائم اخلاق نمونه از بغض و حقد و کینه دیرینه ثبوت پیوست هر آینه

نقیض

20

آفتاب شدمات نزدیک خسرو وان به نیکونه تیره درونی خیره روان بعد از ظهور ان آثار فرمان

بغایت درست موقع درزاد نولاکردهی از رعایا به درگاه والا آمده ابواب شکایت از فلان

دهقان گشوده اند که تصرف نموده قبا حفر نهری که بر اراضی ایشان میکند رد نموده و با آنکه

استیفای حق هم بر نهج مستوفی نموده اند بنابر ادعای وصول کثرت مضرت

اراضی مذکوره بدان راضی نیستند توقیع کسری سلاطین عدالت دین و احسان آئین از

موائد فواید عام و منافع کلی نظام بسبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز ندارند موخري

چنانچه بمقتضای حکمت کامله حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم منافع و

مصالح عالم و عالمیان منفعتهای بیشمار در نهاد آفتاب بودیعت نهاده اگرچه فی الجمله

ضرری تابع وجود فایض الجود ان افتاده موقع درزاد چه دلیل فرموده اند که هر گاه

پادشاه داد ور دهش گستر از پاسداران درگاه و نگاهبانان خود جدا باشد بعینه

چون خدائی که در هیچ حال از وجدائی نگزیند محفوظ و محروس گشته از کید اعدا در ضمان

و امان آنحضرت مضمون و مصئون ماند توقیع ا بدین دلیل قطعی که پادشاهان مامون

عادل بمنزله ارواح عالم اند و رعیت در مرتبه اجساد هر گاه روح از جسد بیرون نماید

شکل در موت او نباشد انتهی یعنی یاد دارم که حضرت آفریدگار گیتی جل شانه بحکم حکمت

کامله انتظام سلسله نظام عام جهان و جهانیان خواهد بعینه وجود جهانبانی را که

وسیله حفظ آن نظام و مایه رام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد مرفوع ذره از علت ا

امر نافذ باخراج لسان از قفا رفلان حیثیت توقیع کبری باعث است که از زبان ما

نقل نموده آنچه ما آن را نگفته ایم از آن سخنان که در آن ضرر عالم و فساد نیست آ

انتهی توضیح این ابهام است که آن شر انگیز بسی سخنان دروغ بیفروغ بر ما بسته که از آن

جز ابواب اتصال فساد کلی بصلاح نظام کل نگشاید و از رسیدن انتها مبادا

فتنه انگیز آن جز اقسام ضرر عام بخواص و عوام گیتی نرسد مرفوع ذره از چه راه امر والا

بکوتاه ساختن دست تصرف فلان والی از تصدی اعمال ملکی و مالی سرکار عالی

سمت اصدار یافت توقیع کبری بسبب امتناع او از انفاذ امر آنکه فراز مرتبه اوست او را

از انفاذ امر بر آنکه فرود مایه اوست ممنوع داشتیم انتهی یعنی بنا بر وجوب مکافات انواع

جنایات بکردار آن بامثال آن چون از امتثال مضمون مثال زبردست خود سر باز

زده لاجرم ما نیز بدین جریمه عظیمه امر نافذ او را بر زیردستان خویش از جریان باز داشت

تا مگر چون شدت و حدت ضعف و وهن پس از قدرت و مرارت عزل بعد از امارت

بموجب آن از فرمان واجب الاذعان زبردست خویشتن نتابد مرفوع ذره امر موجب

بافراط سرزنش فلان دیرینه معتمد که اباً عن جد در راه آبا و اجداد خسروی بجان با

زبان زد خواص و عوام است چه باشد توقیع کبری خلطه او با اهل ابتلا بغضب و سخط ما

آن

عالم

امر نگیه

مسابا به دوام اختلاط فهمانه سبب آن شده انتهی یعنی فرط معاشرت و آمیزش او با مقهوران
و مغضوبان باکه بنفاق منسوب و بسبب عدم اتفاق منکوب بند اگرچه انجا استه از سوی هیبت
حسن ارادت دلی که کدورت منشرت صفای مودت باطنی برخواسته باشد لا محاله
دلالت ظاهری در سهل انگاری و سست گیری رعایا به خشمگینی و غضبناکی بال دارد
[توقیع] بچه وجه تجویز صدور امر مطاع با ایقاع انواع شرور و ایصال اقسام نکال درباره
فلان فرموده اند [توقیع] بسبب آنکه خیر جاری و بردباری از سایر اخیار و ابرار داشته
[توقیع] از چه رو فرموده اند که فلان منحوس از روح حق جل و علی به تحقیق مایوس است
[توقیع] آن شقاوت کیش بما نا باخبار خویش آثار سنگدلی و قساوت نسبت بسائر عباد
برافت و رقت ابراز نموده و اینگونه نا سعادتمندی بی نتایجه ننگ و شبهه از امید
بخشایش عام آن حضرت بی بهره باشد [توقیع] از چه راه فرموده اند که سبیل
متولیان امور عامه دواوین خاصه صدریان دیوان مظالم آنست که یکان یکان در
مجالس احکام خود از همگنان جدا نشینند و در نواحی نشیمن خویشتن راه هجوم مردم سیما ظالما
مظلوم نماند ننهند [توقیع] حقیقت این امر حقیقی آنست که ازدحام در امثال این مقام
موجب قطع طریق تشخیص و تحقیق اصول امور و مانع تعمق غور افعال و کنه اعمال و
باعث غل و غش قلوب و اقوال است [توقیع] بچه دلیل در معرض بیان برزبان

حقایق

حقایق تبیان آورده اند که سبیل خردمندان انست که بهیچ وجه دام فریب و غرور در راه اقران
اشباه خود نگذارند توقیع کرده بسبب انکه بموجب جوب مکافات متبل گشت خود
دران دام تقید مرقوم و زاده درین باب از ابواب اوامر خسروی سوال نمایند که سزاوار
ان است که به هنگام تفریق صلات بر مردم بر فلان تفریق کلام نمایند انتهی تبیین این ابهام
انکه هنگام ابواب عطایا این درگاه که پیوسته بر روی همگی رعایا و برایا نه بسته است برای
ایصال مرسومات مستمره و مشاهرات جاریه احاد حشم و اجناد بازگی گشاده باید باید که
بهره فلان جز به مواعید امیدافزا چیزی دیگر نباشد توقیع کرده بواسطه انکه او کلام را در مقام
کردار و کار جای داده انتهی یعنی چون ازان ناشایسته کار در اوان کردار و میدان
گیرودار امری جز گفتگوی لاف و گزاف روئید نهد و سوای قول بیجا در مقام فعل امری
ازو بعمل نمی آید باید که بسخنان رضاآمود و امور رجاآمیز خرسند و خشنود گردد مرقوم
بچه سبب فرموده اند که فلان قدیم الخدمت سزاوار نهایت مراتب اسارت و بدی است
انتهی یعنی فلان بنده دیرین که پدر بر پدر داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری بر میان
دارد با وجود عدم ظهور عصیان چگونه بسزاوای انواع ازار و بیزاری بود حکم فرموده اند
بجهت انکه روح و جسمش پرورده نعمت و برآورده تربیت ما است با وجود این مرتبه احسان
از اندیشه اسارت ما غفلت نمی ورزد انتهی یعنی ان خسران زده ناسپاسی و کفران

معنی آنست انواع کفران است در مقام برارت ذمت همت خود از حقوق احسان
ولی نعمت حقیقی حق اسارت بجامی آرد با آنکه ارواح و اجسام آبا و اجداد آن نیز
به تقویت نعمت عدل و احسان دولت کده آل ساسان تربیت یافته از
بد اندیشی نیک خواهان اهل دولت نمی ورزد مرفوع وزرا از موجب این فرموده که بر غفلت
ملوک نگاهداری و پاسبانی اسرار و انفس خود از اصحاب شره و حرص واجب است
سوال نموده میشود انتهی تقریر و بیان این معروض بر نوجهیست که حقیقت دعاها
درگاه در خواه کشف غطا خفا از سر این فرموده شهریار دارند که بر عامه ملوک خاصه
پادشاهان حازم لازم است که نقود اسرار مکنونه خویشتن را مانند نفوس نفیسه خود از
خداوندان طبایع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع و اصحاب آز و شره با حتیاط
تمام نگاه دارند توقیع اثر سر این معنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که ستر آن
باعث حفظ ابدان و نفوس و اعراض ناموس همگی اهل آفاق است از رازهای
پنهانی سایر اصحاب انفس کریمه با خفاء اسرار اولی و انسب است اما بسبب خباثت
طبایع ارا ذل و ادانی بزخارف دنیه دنیای فانی فروخته نگردد مرفوع نجه دلیل فرموده اند
که واجبست که میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی و تکافو بعمل نیارند
انتهی تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان ولایات آنست که مقتضای

ورا

عاجز آنکه در هر کار
محتاج دیگری باشد

کاردانی و معامله فهمی عمل نموده نخست مراتب هر یک از کارکنان و عاملان بنظر در
درنگرند و میان همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز و کارگذار و بیکار بمقدار تفاوت
اقدار ترجیح و تفضیل نهاده قطعا تسویه بکار نه برند توقیع اقدس از این راه که ناقصان
بحکم این تسویه همان فضل بحق نبرده خویشتن را قدری و مقداری می‌نهند و کاملان
از آن رنگذر خودداری کرده تن بکارها در نمیدهند و بضرورت از این معنی در هر دو صورت
نسبتی خلل در بنای پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد و رونق از کارخانه روزگار
برخیزد مرقوم وزرا از موجب این امر سوال میرود که فرموده اند که از لوازم حزم ملوک است
که چون کارها بشایستگان اعمال فرمایند باید که دیگری که مستوجب و مستاهل
آن کار باشد در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه از روی حزم فرموده اند که بر
سلاطین دوربین از راه حزم واجب عقلیست که هرگاه تولیت عملی ملکی و مالی بکاردانی
تفویض فرمایند برای استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل کفایت و درایت
که باصالت و اصابت رای و رویت اشتهار داشته باشد چنانچه از روی
استعداد و استحقاق متکفل آن شغل تواند شد پیشتر در نظر پایه نگر داشته باشند
توقیع اقدس چه خدانخواسته اگر حادثه روی دهد و کسی نظیر او نباشد لا محاله کارفرمایان حالت
محتاج گردد برفع وضیعی و یا تشریف خسیسی و در آن صورت بدان ماند که باختیار خفاشی از

دست دهد و از سر اضطرار ذنابی بجای آن بکف ارد انتهی تفصیل این مجمل انست که در تقدیر

مقتضای قدر مقدر و قضای ممضی او را امری ناگزیر روی نماید و نظر او عمادی که فی

بتکفل آن شغل خطیر را که تا حیه بر تابد نیابد ناچار بجای ان کارکذاری شایسته تکیه چند

نا پسندی نیازمند گردد که بسبب سلوک نا هنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد انواع

وهن و خلل در بنیان عمل راه یابد توقیع از کد این حرکت ناشایسته فلان سالار خدمتکار

و معتمدان دیرینه را استنباط نا دولت خواهی سهریار و خواهش روزکار دولت

دیگری از اولیای عهد دولت خسروی فرموده اند توقیع ارتیاز ینکه در باب انعقاد

امر بیعت ولیعهد دولت و استحکام عقد کمال مراتب استعجال داشت انتهی

یعنی آن سست عهد از فرط سخت روی همواره در باره متانت حبل پیمان ولیعهد دولت

و استحکام عقد عقده بیعت او ساعی و داعی بوده استعمال این رای از نظر عاقبت

بین ما بر سبیل وجوب استعجال تزئین میداد امعنی اگر چه بحسب صورت بر نیک اندیشی

دولت ما و خیرخواهی این دودمان بر دلالت دارد بیک و جه از بدسکالی ما خالی نیست

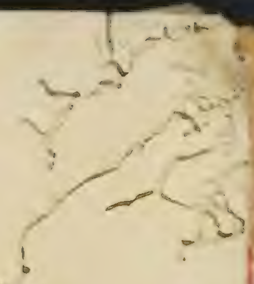
سبب صدور این فرموده چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت اولیای دولت در

مرتبه باید که باظهار ان نیازمند نگردند توقیع ثمره این شجره ثابت الاصل ثابت

الفرع انست که بهر گاه در مقام اثبات ان بر خلاف عادت معهود از تبیین بینه و

مقتضی

نیز



غنی بلکه از دعوی نیز مستغنی باشند بنابرین صورت بضرورت در هنگام
اخذ عطایا از وساطت تعریف معرفان و وسیلهٔ شفاعت شفیعان بی نیاز
خواهند بود مرفوع وزرا در معرض بیان حقایق فرموده اند که دعا در حق ملوک علی دل الکرجه
بظاهر خاص ایشان باشد در حقیقت شامل عموم و برایا نیز هست توقیع کیرا
ازین رو که ما مانند ارواحیم و رعیت مانند اعضا و اجساد آن انتهی تبیین و تتمیم این
توقیع مبهم آنست که چون زمرهٔ ملوک دادگر دهش گستر اجساد عالم را بمنزلهٔ ارواح
اند و بحکم رعایا در مرتبهٔ اجزا و اعضا ان اجساد و مقرر است که قیام اجسام بقیام و
قوام ارواح منوط است لاجرم دعای کل بعینه دعای خیر خواهد بود مرفوع وزرا بدست آویز
کدام مرتبه زیاده سری امروالا در بارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایهٔ قدر و
مقدار او از انچه هست فروتر آرند و دست قدرت او را حتی المقدور کوتاه دارند توقیع
از چه راه اراده عروج زیاده او بر مدارج علیا رود وصول مراتب والا که حصول ان داعیه
بالادست نه در خور پایهٔ پست اوست و ازین بالاتر آنکه این پایه ترقی بتوسل اظهار
تنزل درجات قدر و مقدار دولت و ادعای تقلل مراتب اقتدار اولیاء آن در نظر
پیش پا نگر او دارد مرفوع غور رسان حقایق اسرار از روی استبصار استفسار دلیل این معنی
مینمایند که خسرو فرموده که قوام ملک و دولت ببعض وفور اموال و کثرت جنود نیست

رعایا
احسام

توقیع کرد بدین دلیل که با وجود اموال و جنود بدین و دانش محتاج اند چه این هر دو مشیّد
مُلک اند و تقریر این توقیع آنست که پادشاه با وجود حصول اعدا و جنود و
اموال بهیچ وجه از استحصال دین و دانش بر وجه کمال مستغنی نیست چه این دو
امر جلیل القدر مؤسس و ممهد اساس ملک و حافظ و مصلح مزاج دولت اند از عروض
مفاسد و موجب اعاده آن از فساد تزلزل و اعوجاج بصلاح ثبات و استقامت
توقیع وزرا اینا بر مقتضای اطاعت امر مطاع شهریاری در باب صدار فرمان متضمن
تنبیه و تذکیر مهبود وزیر که ابواب سوء ادب بحسب ظاهر مفتوح میدارد سوال میرود که
فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد توقیع کرد فرمان نافذ بدین مضمون نفاد
یابد که مهبود وزیر را بهر وجه سود حال و بهبود استقبال در دانستن و کار بستن
این معنی است که وزرا بمنزله لباس های ملوک اند که از خصوصیات انها قیاس
نیک و بد خصایص ایشان میتوان نمود انتهی تبیین و تتمیم این ابهام انست که ترا
ظاهر وزیر نمودار آراستگی باطن پادشاه است بزیور عادات ملکی و فضایل ملکی
که از دلایل سعادات فلکی است چنانچه حسن و قبح کردار و گفتار دستور و اشعار
و اعتساف شیوه و روش او بازدیک دو دو برهان حسن سلوک و سوء سیاست
ملوک است و بر موجب این مقدمه مرضیه خردمندان گفته اند که بر وزیر دانا او

بلند بیا

که چندانکه توانا باشد برای پاس ناموس دین و دولت و حفظ صولت ولی نعمت ملک و ملت
ظاهر و باطن خویشتن نماید بلمبدین سبب در دنیا و عقبی معاتب و موخذ نباشد
بجه وجه فرموده اند که لزوم شکرگذاری و سپاسداری ملوک بسبب دفع انواع
آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات مخافت از ایشان بر ذمت همگی رعایا
و برایا بوجوب انسب و اوفر نسبت از ایصال مطلوب و اعطای مرغوب بدایشان
توقیع مطمح نظر حقیقت نگر درین قضیه آنست که از نتایج عطای جود و مراحمت
وجود ملوک آنچه در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد باعتبار مقدار متناهی و
محدود است و آنچه از آثار افضال و احسان آشکار و نهان پادشاهان در ضمن
باز داشت مکاره و مصائب و نگاهداشت آسیب حوادث و نوائب از
ایشان بآنان وصول می یابد در حسن ذاتی و نیکویی واقعی حدی و نهایت
در نفس الامر ندارد مرفوع بموجب صدور کدامین خیانت پرتو نظر عنایت
از فلان وزیر باز گرفته سزاوار اسقاط از پایه والای وزارت و بالاتر از آن
دانسته اند توقیع ان سست رای پست رویت بسبب تقویت زیاده
در عاده شورش تدبیر کمال ضعف و وهن راه یابی پیشرفت کارهای سرکار
راه داده چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد توفیر و تکثیر ارتفاعات عمار و ضیاع

معاقب: عذاب کرده شده

و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته عامه در باب تعظیم و تقدیم
فلان با وجود عدم باعث ترجیح و تمیز از قدم نسب و کرم کوهر توقف داشته‌اند
چون تشریف و تمجید بیه سلطانی نازل منزله نسب قدیم انسانی است هر اینه فلان
اشباه و اقران امتیاز بشرف دیرینه بی نیاز اند انتهی و تتمیم این مقصد آنست که مراد از
افراد این نوع عالی خواص و مزایای نفسانیست که حقیقت بمثابه فصل نوع انسانیست
چه لطافت اصل و شرافت نسب فی الحقیقت کوهریست نه جوهر تمیز و کرامی
داشتن ملوک خسرو و خردمند خرد پرور شایستگان پایه سرفرازی را مقتضای
فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی است نه بودن فلانی ابن فلانی در مرکز
این محیط دایر است مثل سایر کن عصامیا و لا تکن عظامیا یعنی خویشتن را به نفس
عصامی خود که عبارتست از نفس متصف بکمالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و
منتسب بوده استخوانهای فرسوده یعنی ابای گذشته خویشتن مساز و این عصام نام
حاجب نعمان ملک عربست که فی نفسه کمال شرافت ذاتی و کرامت خلقی داشته
گفتار اوست که نفس عصام سودت عصاما و علمته الکر و الاقدام و جعلته ملکا همام اشارت بر
همین معنی حقیقی نموده حضرت امام برحق و امیر مطلق علی ابن ابی طالب علیه السلام از انجا
که فرموده اند الشریف من شرفه السابقات یعنی شریف انست که سلطان افراسیاب

در بیت
رد و عطی از سبوی که
مالید سود

شرافت نفسانی او مشرف گردانید و ازین عالم است گفتار مامون عباسی و ابو

عبدالملک اموی نحن الزمان من رفعناه ارتفع و من وضعناه اتضع یعنی ما ئیم

زمان مراد از آنکه میگویند زمان چنین با چنان کرده هر کرا ما بلند مرتبه گردانیم رفیع القدر

گردد و آنرا که ما فرو گذاریم وضیع الشان و پست پایه شود مرقوع در فلان با بزرگان

همیشه در منزل خویش پیروی شیوه نکوهیده اهل لهو و طرب پیش گرفته چندان

که این امور ناپسندیده را دیده و دانسته از همسایگان نهان نمیدارد توقیع جواب میدارد

اگر این اعمال را در جوار طریق بجا نیارد جای اندارد که همگی مردم برین سبیل باشند

انتهی یعنی اگر هر نابکاری از جمله جهله و زمره فجره در عدم اظهار و اجهار فسق و فجور

باوجود این مرتبه نفاق سوق فسوق بر و تیره آن تیره سر انجام سلوک نمودی

هر آینه راه معاقبت بلوک ابواب مواخذه ارباب احتساب بر همه باب مسدود بودی

مرقوع در فلان عامل باوجود عدم ابتلای آفت کری خود را بهانا از روی حیله گری

بنا شنوای اشتهار داده توقیع کرامی آن مسکین را در انما ده تفاوت زیاده از غیر سبکی

ثقل سامعه بر خویشتن پسندیدن پسندیده است و نادیده تنبیه او باوجود کمال بینایی

در پله اظهار بلاهت بتجویز سفاهت ناپسند مرقوع در فلان قاید از طغیان بادیه

عصیان زاید بر کشف قناع ترک طاعت قناعت نمینماید بلکه نغمه خلاف آهنگ

اراده تعجیل خروج از پرده بیرون مینماید توقیع آنکه فرمان نافذ با نفاذ سران نافرمان که
سرچشمه طغیان شور و شرارت است اصدار یافت تا باعث سرابی سایر سرداران
26 وادی تباهی گردد مرقوم شد چون فلان نایب مهاذیون کاتب دیوان سرکار بر سبیل
تکرار از روی طلب دوباره درگاه شهریار یافته ازین رو مهاذیون گرفته خاطر و پراکنده
درون میماند توقیع آنکه بما نا مهاذیون دانا میداند که مردان برای کارها در کار اند نه
کارها برای مردان و نظام برخی از مهام حضور موجب فور خواندن اوست نه
امری دیگر از امور دیوان مرقوم شد بهرام خویشاوند خسرو با آهنگ سیر و صید در بیولا
اردگاه والا بطواف اطراف و ارجای دار الملک از جای خود برآمده انتهی یعنی
باندازشکار اندازی و بهانه تماشای متفرجات مطلق العنان شده و بحکم احتمال
قرب وقوع بداندیشی که لازمه نزدیکی نسبت و خویشی است اهمال و امهال او از
راه رعایت حزم و احتیاط بغایت دور است و عدم ارخای عنان او بسبب
اسمعیل درهر دو صورت ضرور توقیع آنکه چون خویشی ما بی صدور کوته اندیشی
تابع تفرج خویشاوندان بود نزد ایشان نشاید ما دام که از بهرام بی اندامی و نه نمایان
او را از موجبات مسرت و التذاذ خود باز ندارند مرقوم شد برغم عامه اولیای دولت
از اعطای صد بدره نقد و هشتصد نفر از جنس ثور و بقر و پانزده هزار راس گوسفند

نارون
نام شهری

صاحب زمین نارون تا کار از بغی و فساد بشناسد براه اطاعت و انقیاد گراید و بدین سبب
خود سری از ربقه فرمان بر نتابد و وهن عظیم و ضعف قوی در اساس ناموس سلطنت
عظمی راه میابد توقیع هر آنکه بدین سرمایه حقیر تسخیر آن مرز خطیر و بندگی سرکشان آن

راد
جوان

زمین سپهر نشان و استبعاد آن مرد آزاده پیشنهاد اراده سازد همانا تجارتش رایج آید و

ارزش
قیمت

کفه ترازوی آرزویش راجح نماید موقع جمهور عوام عموم سماحت کف جواد ملک را اگر
خواص و مزایای آن مستوفی راحت سایر رعایا و برایاست مشرف بر او اهل در

موجب
این مساکین

اسراف میدانند توقیع همانا معلوم همه مساکین نیست که هر آنکه مستحق را از حق خود محروم
گذارد نه او مالک آن مال است نه آن مال برای او بهره ارباب و بقا دارد موقع
والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت ستایش ملک در باره ملوک پایستان
و باعث ترجیح خسروان عهد ماضی بر سلاطین عصر باقی مینماید توقیع والی بداند
که هر آنکه بحق ماضی وفا نموده و در بزرگداشت طرف بزرگان گذشته فرو گذاشت
نماید لامحاله در نگاهداشت حرمت و حفاظ باقی و ادای حقوق نعمت ایشان برو
وثوق نماند و او را نیز جای چشم داشت رعایت جانب او [illegible]
بعد از خود نباشد موقع همگی اهل شهر و دیار [illegible] شهریار را در باره گروه [illegible]
بدتمیزی دین و دولت منسوب اند و بذلت نکبت عالم بالا منکوب باشند [illegible]

27

و دورتر قطع مواد اهل التماس طرد و ابعاد ایشان از بلاد ایرانشهر میدارند

این طایفه دیرگاهست که درین درگاه در عهده تعهد و بنا نقد دولت خسروان بوده

و در ظل حمایت و رعایت ما آسوده اند همانا مستحسنان امثال این آرای قبیح

که در حقیقت قبح آرایند ازان غافل اند که اینگونه صلاح محض فساد ملک و عین

رعیت و شین ملوک است فلان سپه سالار از سلوک شاهراه اطاعت شهریار عیب

بانحراف عصیان و اعتساف طغیان مایل شده همانا ازان شقاوت

که نصاب نقص اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته

چون کیوان هنگام بازگشت بر خیل آزاد اسپهبد که سرخیل بندگان نیکو عقیدت است راد

گذشته طغیان ماده عصیان زیاده بود منسوب میدارند اگر اثری از صحت

اینخبر باشد هر آینه سپهبد بشامت خاصیت بد بهم آرد دست یکی از زیردستان خویشتن تبر

به سیف مسلول یعنی خود مقتول خواهد شد برخی از اهل بصارت ناقد

بصیرت ناقد اخته قصاص دادن فلان را از خود رانده بدون امتیاز

بر المیاد ... از درگاه دور از راه میدانند و حال آنکه در زمان

... و رضا ... نداشتند بلکه با امین و هر اسرار

... آسوده سریرت در عهد ... داد حق بندگی خدا

دولت و پاس ناموس ملک و ملت ادا میکرد و باظهار دوری صوری و معنوی از بارگاه

ما تقرب میجست و از این دست آزادمردی درخور انواع استظهار و اعتضاد و سزاوار

کمال اعتبار و اعتماد باشد مرفوع شد مهتری از بندگان قدیم الخدمت بر عم خود استعفا

نمکی حق خدمت دیرینه نکرده باوجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات همه خدمه

عامه ملوک خاصه آبای عظام تقدیم نموده اند توقیع چون مهتر بنای اعتماد بر عداد خدمت

سابق نهاد باوجود تقصیر خدمت در زمان لاحق حق بندگی ناکرده بنزار نامیخواهد

هر آینه برای تنبیه او و سایر مقصران مرسوم او را بدیگر پرستاران که در هیچ حالی جانی خود

در پرستاری خالی نمیگذارند نامزد فرمودیم مرفوع به چه دلیل بر سبیل تکرار میفرمایند

که وفای ملوک بعهد خویشتن همه ظفر است بر دشمن توقیع چه عذر که ضد وفا

موجب عدم وثوق اولیای دولت بموالات میشود جد و جهد اعدا در محاربت بسبب نومیدی

از مصالحه دو چندان میگردد و یک تن کوشنده با امیدواری بیشتر جنگ از جمعی کثیر

اناس باوجود یاس الهی بنا بر این مقدمات وفای پادشاهان باعث تضاعف

اعتماد دولتخواهان بر ولاء و وداد خواهد بود و علت اطمینان [illegible]

خواهد شد و این دو صورت بضرورت غلط ظن بیدادگری شدن [illegible]

نتیجه بخشد مرفوع باعث تغیر رای شهریار از خشنودی و رضا [illegible]

در باره فلان عمال چنانچه از خیانت کردار و کفار ملک انتشار میکرد و حیثیت
مرقوم داشت این نکار و در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم معذرت های نادر
اقدام مینمایند مرقوم نمایند برزبان حقیقت بیان شهریار میرود که سزاوار دانایان
انست که بر امثال و اشباه خود چون بغضب پادشاه در این بهیچ وجه شماتت روا
ندارند توقیع موجب نهی این امر منکر انست که بهنگام وقوع در مثل این بلیه
شماتت دیگران در باره او موقع خود نباشد و بدین سبب مصیبت دو چندان
نگردد مرقوم و چه موجب شهریار انکار منکران تشریف و تقدیم خسروان در حق جمیع
که شرف ماضی و مجد قدیم دارند منکر و ناپسند میشمارند توقیع درین امر مطمح نظر
دور نگر ما آنست که درباره قدیم امتیاز بدیرآن ابسار تشریف زیاده مالا است
بابای ما بازگرد دمیش از انکه جلالت پیشینه و اصالت دیرینه داشته باشند مرقوم
همواره در مجاری کلام برزبان خسرو جاری میشود که ستم نومیدی بر امیدوارا
تصدی اعمال و اشغال خود روا ندارند توقیع بواسطه انکه ظلم از ان شغل
برکاه یاد و بریده تراد بعضی از نسخ بجای لفظ عن درین توقیع که لیلا یرجع الظلم
فیه عکس لفظ ازقع است و بنابر نسخه اول ظاهر امر اوان باشند که جور
ایشان وصولش این با عمال خود از جبایت عمال امیدواران اعمال بشمار ان

نیکاره
نادیده
رفقه
پدانشته

کرده یعنی عواقب وخیمه آن اشتباه است تا یه و در صورت نسخه علی هما نا سغی این باشد
که ظلم مظنون که خوف سریان آن شغل مذکور داشتند مبادا بهمان شغل باز گردد
یعنی شآمت حرمان اهل رجا بسبب احتمال اصابت خطر سریان بفروع
آن شغل مبادا که یکباره اصل آن شغل را بر زبان برد مرفوع وزرا که چه دلیل فرموده اند
که متکفلان اشغال ملک و مال چون مخزن اموال خویشتن را از وجوه خیانات
آکنده سازند گویا معده های خود را از سموم انباشته باشند توقیع بجهت آنکه بقای
اعمال و ابقای حیات آنها بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تبیین این توقیع
ابهام تضمین آنست که کارفرمایان آن اعمال که خیانات در حق ایشان روا داشته اند
زهر نفس و مال آن خیانه چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج باشند و چون بی نیاز
شوند به دور او معرض تلف بود و وجه مشابهت این بدان آنست که چنانچه مدتی باید
که زهر در معده بپاید تا آنگاه اثر آن پدید آید همچنین عدم تاثیر سم خیانت در مال و
نفس خاین و بقای آن بمقدار مدت نیازمندی باشد بدو تا آنگاه که وقت استغنا
از او در آید در حال اثر خود ظاهر نماید مرفوع وزرا که چه رو فرموده اند که فلان صاحب مرتبه نیابت
اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود تکلف نباید که جری که
زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما نام او برده خبر او بعرض ما رساند

29

توقیع بلیغ این راه که طریق اخبار اختیار از باس دوسانته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب برید یعنی منهی مذکور از روی سستی رای و کوته اندیشی از بیم پایا

اسیبه به ولات و عمال ولایات و اعمال متعلقه شغل انهای او چندان مسامحه و مساهله درین معامله بکار برده و تحاشی از تقدیم خدمت ابلاغ اخبار در حیز تاخیر انداخته که

راه پیشرفت کار را بر خویش تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سر رشته امدو شد روزنامچه اخبار آن سمت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش بدان مقام کشیده که بجای او منهی دیگر

باید تا بر کرده او بدرگاه والا ابلاغ نماید مرفوع و بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه واحد است

بواسطه آنکه راه های آرای ملوک در تدبیر پراگنده است بسبب افتراق اسباب صلاح و سداد رعیت و غایت رعیت غیر از اطاعت چیزی نیست انتهی توضیح این

توقیع آنست که طریق امور سلطنت از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست رعیت و سپاهی تماما غیر متناهی است و سبیل همگی

خود داسا... رعایا سلوک طریق اطاعت ملوک امری دیگر نیست مرفوع و بر سحرچه

... آورده اند که بر زبان فلان قلت و کمینگی او دانسته میشود انتهی یعنی آنچه در روز در معرض سخن

بیان احوالات مردم فرموده اند که گرانمایه گوهر و کوتهی پایه نظر فلان از بسیاری

بیصرفه ودرازی زبان او پیداست توقیع بواسطه انکه بزبان خود اظهار نموده انچه که

از تحجب او درباره دربار یاد برده بان امر کرده بودیم از حجاب بار درباب حجب او انتهی یعنی انچه یاد آب

او بحجاب کاه گفته بودیم از منع بار او در بار از کمی بصیرت و بصارت بزبان خود

دهر انجمن اعلان و اظهار ان نموده مرفوع از نظر انچه مصلحت فرموده انکه اغماض

عین درباب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل انست که تغافل و تجاهل

عارفانه در حق فلان بطالت کوش و جهالت کیش سودی ندارد و چشم پوشی که

نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انفع ادویه اصحاب فساد و ابنیه بنیان

است او را اصلا باصلاح نمی آرد توقیع بواسطه انکه علم او بعمل ما بنفاق

حاصل است انتهی توضیح این ابهام انست که سبب حکم بعدم اصلاح

حال فاسد الجمع مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع ما بخبث جبلی و نفاق دلی

مرفوع از سبب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال میرود انتهی و

توجیه این مرفوع انست که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو

از استقامت صراط حزم و احتیاط باعتساف بیراهه [illegible] مرتبه بنا

عاقبت بینی بغایت بعید دانسته اند و میدانند که [illegible] اندیشی [illegible]

که بغور اشیا فرو دیده این طور امور را ناپسند خردمندان [illegible]

بنهانست

اساءات

30

دیده و ببصیرت خلاف فهمیده خرد نمایند و گزیده عقل تجویز فرموده نشود **توقیع کسری** چون

آوازه اظهار دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در النفس دوست و دشمن افراط صولت

و صلابت و کثرت سطوت و مهابت نفس ما قرار گیرد و هر آینه جمعی از بداندیشان که خاطر

ایشان از ما جمعیت داشت از اندیشه پریشان گشته از ما حساب بسیار خواهند گرفت و

خاطر خیرخواهان که در همه صورت خواهان خیر ما بباشند بهمه معنی از کید ایشان اطمینان

خواهد پذیرفت و قوایم دین و قواعد دولت بدو جهت از سر نو استقامت خواهد یافت

مرفوع و باعث امر باخراج فلان از زمره خواص اولیای دولت چیست **توقیع**

کسری اسم معنی آنست که نفایس جواهر اسرار نهانی را بخسایس اموال دنیای

فانی بدشمنان دینی و جانی ما فروخته **مرفوع و** بعلت که این زلت امر والا

صادر شد که فلان محتشم را در انجمنهای شهر و دیار کو بکو مولستان بگردانند **توقیع** در یکی

محافل عوام و خواص اظهار امر دور از کارآمیزش و معاشرت با ما در خلوت قربت

رسم معاشرت بندها و خاصان نموده تا مگر بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان

خود ساحت کبریای جلالی در بنای امور ملکی و مالی راه نیابد **مرفوع و** بر موجب فرمان خسرو

جلال حکمدار از که از اهل درایت و کفایت است بچه موجب از تولیت عملی کارهای

مهمه دلکهای بازداشته اند **توقیع کسری** آن نسبت فطرت سست فکرت از مکاسب خسیسه که

کند

کسری

معاشرت با خاصان

ارتکاب این تنگ نفوس نفیسه این نسبت اکتساب نموده و طمع در غیر موضع که داخل

در مداخل دنیه دانی است و هیچ وجه توجه بدان از روی عقل و شرع روا نیست جایز داشته

مرفوع در سبب ازاله اسباب قدرت و حالت و علت قلت قدر و مقدار فلان

معتمد از نزدیکان بساط قرب یا بعد از کمال مرتبه اعتبار و اقتدار چیست توقیع آن که آن مغز تهی

از پری اسباب مکنت و وسعت دستگاه ثروت که از تنگی ظرف طاقت تنگ مایگان

بر نتابد به توانایی خویشتن بر مباهات نموده و بدین روش ناهنجار راه به سرابه غوایت

پیموده مرفوع در باعث امر عالی باسقاط فلان والی از رتبه خود مرتبه که از غایت هبوط

و انحطاط پایه از آن فروتر نباشد چه باشد توقیع آن که بدین سبب که با وجود عدم نجابت

ذات و اصالت نژاد و فقدان استحقاق و استعداد ترقی پایه عالی از درجات مفاخر

و معالی که مرتبه از آن والاتر در نظر نیاید بل بالاتر از آن متصور نگردد در نظر داشت مرفوع

در سالار یا سپاه بان از موجب عزل مزدویه نایب خود بقصد استبصار استفسار

بیماند توقیع که تولیت عمل موجب طغیان او شده و این پایه مفید دلالت بر فرط

علو و اصالت او میکند انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آن که اصالت مرتبه بنا

که موجب نسیان احوال گذشته او گشته موهم عصیان اوست چه اینجا لفظ که جز به رتبه رسیدن بزرگی

بر فرو نسب دلالت ندارد از روی یقین او را به تمرد و طغیان خواهد انگیخت مرفوع

وزرا - بچه وجه فرموده اند که در باطن بصفوت مواطن ما از چنین خبر فلان که در پی تجربه
بغض و کینه کشی کینه ایست توقیع آنکه چه مشاهده ما میشود آنچه در باب ما از نفس اندیش
در باطن خویش دارد انتهی تحریر این تقریر آنست که آنچه آن نفاق پیشه ارباب خواهی ما
در مکامن باطن خویش نهفته ظهور آن بگواهی شاهد عادل ذل در درجه مشاهده و معاینه
ماست پیداست که نهاد صافی ایشان بالذات اقتضای بغض تیره درونان میکند
مرفوع وزرا از چه راه امر والا به پست ساختن مرتبه قدر و مقدار فلان محتشم شمت اصدار
یافته توقیع آنکه آن خود رای خمول گمنامی خود را که قبل از شهرت و شادکامی داشت
همانا دیده و دانسته فراموش کرده شیوه مردم ناسپاس و خویش ناشناس
پیش آورده مرفوع وزرا سبب عزل فلان والی از عمل چیست توقیع آنکه جهت بوده
آن اینست که محال ولایت آن ناشایسته کار قبل از تولیت او آبادی بایسته
نداشت و چون تفویض آن شغل بقصد اصلاح فاسد و ترویج کاسد بدان
مفسد شده بود او برموجب فرموده عمل ننموده صعوبت عقوبت ما را از عصیان
خود آسان گرفته بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفسد بکار برده و در بدل
اصلاح افساد بعمل آورده لاجرم بجرم این مایه شرارت مرارت عزل که در
باره عمال بهزار باره از آفت شماره در حرافت بیش است در کار او کرده ایم ناگزیر.

اعدل
اقتناص
بکسر صیدن
مفاسد

موجب عبرت سایر مفسدان شده از فساد بصلاح و سداد باز آیند از شاهکار
بناشایستگی گرایند مروع ور بچه سبب فلان از اعیان ملک حسب الامر ملک سزاوار
تلقیب بلقب براکنده سخنی و بهر بان گوی شده توقیع کنسر همگی عزیمتها امیر دار
باطن او بیرون می تراود بدون فکرت و رویت انتهی یعنی چون جمیع
عزایم او بمشورت رویت و رخصت رای روی میدهد ازین راه سربار
مقولات او از مقوله محالات و قبیل اوهام و اغلاط باشد فلا محاله یاوه گوی
و هرزه درای خبر انکه نه خالی حوالت نزود مروع ور از چه راه فرموده اند که بهنگام
اشتعال اشتغال ما در کارهای سرکار فتور و قصور روا نباید داشت انتهی یعنی
هرگاه ما را شغلی از اشغال ملک و مال مثل دفع شر اعدا و جبر کسر اولیا اشتغال
رود بسبب غفلت تا که ارباب تغافل واقف و تجاهل عارفیت قصور و فتور
در بنای اعمال و امور راه نباید داد توقیع کنسر بواسطه انکه در وقت باز پرداختن
کار پردازان را بتقصیر سرزنش نمایم انتهی یعنی تا انکه در حال فراغ بال بسبب
جریمه تفریط و تقصیر در شغل تصغیر سان در ضمن توبیخ و تفریع بدبختان بار نگردد
و باعث خلل در بلوغ امل و بلاغ عمل همگنان نشود مروع ور بعضی از جانب اخصیا
دارا را بکثرت جوایز و عواید سلطانی با انتفاع بمنافع و فواید مترتبه بر متحمل

قبله

تقریع

جوایز

1

و نیابت متولیان اعمال دیوانی بغایت بیجا و بیوجه میدانند **توقیع** بواسطه آنکه

اطلاع باعلام التقیید (?) اپیوسته که همگی این انعام و افضال در سرتاسر روزگار عمر دارا

انبیا دیگر وزره علم و عمل او که اجالمیان میسته برابری مینماید **مرفوع** **دوم** عامه رعایا و برایا

میگویند که پادشاه خرسند نمیشود از همگی جهانیان جز بشدت در کار خود و بر بصیرت بودن در

فرمانبری باآنکه پادشاه در نهایت فراغ خاطر و راحت نشسته و رعیت در غایت

تعب و مشقت جان و تن و ان آسایش نظر این امتحان و آزمایش نیست انتهی توجیهه

و تقریر این مرفوع آنست که خسروان از همگی فرمان بران جز بدرستی عقیدت و عدم سستی

در خدمت و سایر امور سلطنت با نهایت دانستگی و بصیرت در اطاعت اوامر

سلطانی قناعت نمیکنند و حال آنکه گرفتاری رعایا بکار بسیاری ایشان در تعب

و رنج برداری و تحمل و بردباری اضطراری مثل رفاه حال و فراغ بال ملوک نیست

چه قیاس حال فارغبال بشاغل قیاس مع الفارق است نزد عاقلان اسیان

بینهما **عمر** به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا **توقیع اکبر** عامه در کمیت بسیارند و

همگی مشترک در یک کار و پادشاهان یگانه و بیهمتا و هر یک از عامه مفرد اند بهمت خود

هم تا قسمت یافته اند همگی هجوم همگنان و همت هر یکی از ایشان منقضی میگردد و همت ما

باین بار بسیار است دائمی است و باقی نماند در امور ایشان با وجود فراوان ها بر بالبقیه ارزند

افتنان
ارزمایش

نشان
بر اللذه

نفادت

شمار

که دران خوف نقیصه مانند انهی و تبیین این توقیع علی الاجمال آنست که کافه بانکی

بیشمار اند و با وجود اینهمه با هم متعدد و مدد یکدیگر اند در همه کار و پادشاه با وجود یکتایی در ذات

جمیع قصدها و نیتهای خود را منقسم و پراکنده ساخته در تدبیر مهام صوری و معنوی

و قصد و همت هر یک از همگنان بزودی بسر اید هرگاه مهم و مقصود ایشان بر آید و قصد

شکسته پادشاه باعتبار تکثیر متعلق قصدها که پیوسته باهتمام تمام بانتظام سلک نظام

کلی و انصرام مهام کل باز بسته بفرجام رسیدنی نیست و بسر امدنی نی چنانچه در بار

سر انجام کار انام هیچ دقیقه از دقایق سیاسات و تدابیر با وجود افراط باقی

نمانده که انگشت گرفت و کیر بر حرف تفریط و نقصان ان توان گذاشت توقیع

ما بچه وجه انچه در باب فلان شیاف از جرایم و خیانات بموقف عرض میرسد

در قبول ان توقف مینماید توقیع نزد ما بتحقیق پیوسته که پیش او صرف نقد

عزیز در راه ما بغایت خوار است و اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته بیکار و

باشد بدین مایه مکرمت در خور و بدین پایه منزلت سزاوار است توقیع دولتخواها

خواهش اگاهی بر موجب عفو از لوازم عصیان و طغیان ابلهان روم دارند

بدلالت اظهار توبه و انابت و ظهور اثارات ندامت و اعتراف صدور علامت

کرامت ما در ضمن بخشایش گناه بدنیشان راه برده توقیع در سؤال احمدبیگ از اکابر

بدرگاه والا آمده سپاس عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان

آرامش زمین و زمان بمیامن عدل و احسان شهریار در ساختن سرحدها و رفع فتنه

مفسدان و کسر صولت دشمنان و دفع جور ستمگران بجا می آرند   همانا همگنان

میدانند که آنکه بزرگیان سلوک سبیل اطاعت ملوک و اکثر نیکو کار لازم نموده بر ملوک

مبذر صرف تمامی مساعی خود در حراست ایشان واجب فرموده بل درباب توجه

سایر دواعی خود از جمیع وجوه و جهات بجهت حمایت و رعایت سپاه و رعیت

بمراتب خوب افزوده اکنون باید که نامهای ایشان در دفاتر ثبت نماید تا

بر موجب جزاء الاحسان بالاحسان بمکافات اظهار امتنان همگنان بر وجهه احسن

بظهور رسد   فلان عامل که درباره او امر والا بیارت در باب صادر شده

مدتهاست که از عاکفان درگاه است درباب عرض حال بسبیل تکرار رفع

حجاب آداب نموده و تشریف جواب نیافته بالجمله حالت که احوالش استیفا

انواع بر حالی نموده و استقبالش بدلالت مطابقی بمقتضای حال اسراف

بر سوء مال دارد اعلام موجب التزام درگاه خواه مینماید   ان تباه کاری بهنگام

تحمیل عامل بر فوت رعایا و حیوث را چه انانکه از جور گماشتگان او بجان آمده نزد او

به تظلم میرفتند بر درگاه خود موقوف محبوس نموده از اذن رخصت محروم و مایوس میداشت لاجرم

دخول

بجرم این جرات و بحکم وجوب جزاء اعمال بامثال این مثال عالی برموجب نفاذ یافت

که چندان در درگاه منکوب و محجوب بوده باشد که پاداش کردار ناهنجار خود نسبت بزیردستان

خویشتن بعمل آورده از محجاب که زیردستان او ببیند باید   خیرخواهان جواهر بخش

آگاهی بر این امر پنهان دارند که در سنه گذشته بر زبان شهریار گذشته که از فلان بر نفس

خویشتن امین نیستیم   ظاهر شد که آن کم دیانت بسیار خیانت تحبب بمال

مشرکین و مفتون است انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آنکه باطنش از دوستی

مال مملو باشد ظاهرست که بمقتضای این قضیه حقه که دوست دشمنان در

حقیقت دشمن دوستان میباشد هر آینه با آگاهش بدشمنی دوستان خواهد انجامید

مرزبانان فارس بنابر فرموده از تختگاه اصطخر صد تن از مردمان شایسته و کار

آزموده برای بندگی درگاه بعد از آنکه از امتحان اختیار نموده مدتیست که بدربار آمده

حاضر اند در باب ایشان فرمان چیست   همگنان را آگاه سازند که خاطر خواه

اصل ما از خدمه این درگاه محض محبت دلی و از خلوص عقیدت جبلی است

نه خدمت بدنی و پرستاری ظاهری اضطراری و در فور الغور و تفضلات ما

نظر بملاحظه این معنی است انتهی توجیه این توقیع آنست که چون مرتبه

رواتب مرسومه و مواهب مستمره همه خدمه و بریه قیاس بنابر عطایا

مستانفه ما به همگی پرستاران وابسته به حصول وثوق بر علاقه ولای قلبی و وداد باطنی
است نه استعمال جوارح و اعضا نیرومند باید که دیده و دانسته در هنگام شروع ما
وانصرام سارت انتهاء چه خبر بوده بدون بصیرت تا بدین جسارت نکند

فلان نسبت خیانت بتحویلدار جواهرخانه سرکار شهریار رسیده ثقات ما
را بر ستی گره از نسبت نباید داد و برای ما اعتراض نباید کرد انتهی و توجیه این توقیع
آنست که ما دام که از متکفلان اشغال جلیله سرکار خیانتی ظاهر نشده که اثبات
آن از فرط ظهور به تبین بینه و یمین نیاز نداشته باشند بمحض ظن و تخمین متعرض ایشان نگ
عرض اهل اعتماد ما کرده و فیه از دقایق اعتراض بر رای دانش آرای ما توجیه
وجیهه روا ندارند   موجب امر شهریار به سوا نمودن فلان در انجمنهای
شهریار و در ریختن آبروی او و بسرزنش مرد و زن در هر کوی و بازار چیست   برزن
آن کم خرد از زیاده سری که لازمه بدگوهریست با وجود قلت سرمایه احتشام از زی
حشم و خدم برآمده و بلباس اکابر مملکت و اعیان دولت درآمده و مع هذا و
ذاک از اینها گذشته آهنگ ترقی بر مدارج افلاک یعنی دعوای برابری و همسری
ما دارد   بچه وجه ابواب عنایات و رعایت قلبی و جانی و احسان و
تحسین فعلی و زبانی بر روی استحقاق و استعداد فلان انسداد یافته

ان نکوهیده اطوار محامد و محاسن حمیده ما را که ندیده دوست و دشمن است

بنظر قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دولتخانهٔ اقبال چنانچه حق مقام است

بجا نیاورده   بچه سبب فلان مهتر به حسب فرموده خسر بچه سبب محکم

و فرمانبر فلان کهتر شده بعد از انکه بر و حاکم و فرمانروا بوده   بسبب انکه تصدی

اعمال او را مست ساخته و باستظهار ان از ما نیز اظهار غنا مینماید انتهی و توجیه و

تقریر این توقیع انست که تولیت ولایات پس از پستی پایه سرمایهٔ خود بینی

او شده و قلت فراخ دلی بعد از کثرت تنگدستی علت زیاده سری و بدمستی او

کردیده چندانکه بسبب تنگی ظرف قدرت و تنگی حوصلهٔ طاقت فرط غنا خود را   صرف

که از طرف اغنا رماست به مایهٔ استغنا از ما ساخته لاجرم بجرم این جرات

بر موجب وجوب تنبیه غافل عقوبت او با علای سافل تجویز فرموده زیرد بست

ان فرومایه را زبردست او نموده ایم   بچه سبب در معرض بیان حقیقت

حال مردم فرموده اند که فلان نکو محضر سزاوار غایت مراتب عنایت و اعلای

درجات رعایت مانده چنانچه فلان بد اختر مستحق اسفل درکات بیلطفی و

نامهربانی با کردیده   بسبب انکه هر دو در غایت مرتبه بحث و غنش اند

انتهی و توضیح این ابهام بدین وجه است که نزد ما بتحقیق پیوسته که این وفاق

آیین که خواهان دولت ما و دولتخواهان ماست در کمال مرتبه بهبود جوی خیره بدیست
وآن نفاق سرشت در اقصای پایه شرانگیشی و بدسگالی چون کثرت
مصارف و مخارج حراست باب الابواب و قلاع و معاقل متعلقه بدان خاصه
حصون ثغور دو دست آن استیفا و استیصال اموال خزاین نموده چنانکه
بقیه آن ذخایر تتمه طلب بعضی از عساکر اصلاو فا نمیکند چه جای همه ازین رو
رای ثنا پو موبد موبدان بدان قرار یافته که این را که بعلت کثرت قلت از کم
بغایت کمترست اضیعه صله بدیشان واصل سازند و بعضی را بوعده توفیه حقوق
در سر سال نو نوید دهند و این مصلحت بنا بر حصول ثنا و ذکر جمیل نسبت به
صلاح دولت شهریار و نظر بجال و مال جنود نیکو موقع ترست از اخذ ارزاق
ناقصه رای خردارای موبد موبدان درین باب بغایت نیکو و قرین
صواب ست چه مقدار صله هر چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر
و سپاس و علت قلت شکوه و گله میشود و مقرری عساکر هرگاه وافی و وافر نباشد
موجب شکایت و سبب عدم رضا بل منتج کراهت و بغضا میگردد اکنون بر مرز
خواهید بود بموبدان بقیه خزاین را بر همگی انفرق تقسیم و تفریق نمایند و همگنان
را با استیفای حملکی از طلب بود در زودترین وقتی از اوقات و نزدیک به

باب الابواب

قلیل

وفاترین وعده از عهود خسروند وخشنود سازند انتهی وباعث وفور مصارف حراست
حدود آن سرزمین که صعب‌ترین ثغور ومخوف‌ترین ثغرهای مشهور کشور ایران
است کثرت احتیاج است به بسیاری پاسبانان چه انتحال مداخل هجوم طوایف
نامعدود خزر واصناف بجیناک سقلاب وغیر اینها است از روم وروس وبوقای
وتاتار وچرکس ومردم سقسین وبلغار ولبه وبلنجار واهل دشت قبچاق وبلاد
چاچی وترجان ومسکا وفرمق وقبطاق وگروه ترکان که کوهسار ایشان به
داغستان لزکی معروف است واین طایفه وغیر اینها چون طوایف یاجوج
از حد حصر وعد بیرونند لهذا اسایر مخازن وذخایر ملوک ایران باخراج آن ملک از
بیم تاخت وتاراج این گروه خرج نگهبانی وصرف نگاهداشتن این
رخنه گاه شدی چنانچه از مبادی روزگار کیانی وخسروان آل ساسان تا آغاز
عهد ملک دادگر نوشیروان انسمت هرگز از موازی صد هزار مرد کارزار تمام
سلاح بی کم وکاست خالی نمیبود وغایت اهتمام ملوک ایران درین باب
بمثابه بود که نام شاهی بر سالار این سپاه نهادندی واو را رخصت جلوس بر
تخت وپوشیدن تاج دادندی تا کار اسمعیل باعث اعتبار او گردد ودو
دشمن از وحساب دیگر برگیرند وازین رو آن ملک بلاد را سریر خوانند در نو
ملک السریر

توقای

ودابه وتاچار

قبچاق نسخه وگروه لزکیان

بداغستان لزکی

خسروی نوشیروان چون کار عدم توفیق خزاین با نهایت رسید و معامله از چاره سازی تدبیر درگذشته
با ضطرار کشیده نزدیک بود که ازین جهت چشم زخمی بکمال بهاء و جمال ملک رسد و کار اولیای
دولت از بلند نامی بدشمن کامی کشد بنا بر منطوق اتبل الدول بالهمون بدلالت الهام
درباب ساختن این سد هدایت یافت و برغم مجوس سروشی یعنی فرشته اورا
این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال الگران تا دریای خزر هر جا رخنه و گذرگاهی
بود بالواح سنگ رخام تراشیده برآوردند و صاروج از ادویه لازقه مخلوط و ممزوج ساخته
الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ برهم دوختند و جابجا از زیر و سرب گداخته نیز
بکار بردند و اساس سد را بآب رسانیده از آنجا برآوردند و منتهای آن از سمت بحر زیاده
از یکمیل بمیان دریا برده از قعر آن بروی آب رسانیدند و آن سد را در مرتبه استحکام
دادند که توهم بیخبران راه اشتباه آن بسد یاجوج گشاده و بین السدین بجهت تردد
کاروان تجار و آمد و شد مردم آنجا بمقدار دربندی کلان فاصله گذاشته دروازه
درخور آن از آهن بران نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان و بلاد تاتار
و سایر اقطار شمال بایران آید یا از ایران بدان سمت توجه نماید دروازه را بگشایند و بعد
از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز این طریقه مسلوک است و از توقف
باز بجای یکصد هزار سپاهی جرار کاردان حد منحصر شده که سواری یکهزار تن را از

سد این ولایت

لزگیان

اما لشکر صاحب ایران به نگاهبانی سرحد و محافظت دربند و سد اشتغال میدارند
واین سد را پارسیان دربند خزر و دربند آهنین و ترکان دیور قاپو و بعربی باب
الابواب و باب اللان گویند بچه استاد در باب بهزاد عمل را که درین شیوه
استاد هست فرموده اند که همه تدبیرات او درهم و مختل شده و تمام مهام علیش ضایع
مهمل گردیده بمارسیده که سرتاسر روزگار ابترش بیجا صلی میگذرد و همه عمرناش
درستی و بیخبری با مور سرسری سپری میکرد بر زبان حقیقت بیان از چه راه
رفته که بهره فلان محتشم از مال و جاه خود بعینه بهره اشجار و نباتاست از برق خلب — برق خلب
یعنی برق ابر بی باران چه مستحقین را از مال و جاه خود منع مینماید انتهی و توجیه
و تقریر این توقیع برین وجه است که چون آن بدمال ارباب استحقاق را از منفعت
جاه و مال خود که بنصاب کمال رسیده نصیب حرمان رسانیده و اموال او که — بمنصب
بحکم قسمت و حوالت ازلی در حق محتاجان و درویشان بر حق ایشان در حقیقت
استمال در مال او دارد وان بی توفیق همگنان را با کمال مرتبه نیازمندی از حقوق
بی بهره مطلق ساخته لاجرم بمقتضای سنت جاریه حضرت احکم الحاکمین که همواره بر مجازات
مکافات مثل حرمان مینمایدان عدیم السعادت با وجود غنای خداداد از بهره
خود محروم گشته بچه موجب فرموده اند که آثار افعال و واسطه بهزاد از فساد — زهر زاد

مواد دماغی او یا امید به وازین راه بچاره گری طبیبان نیاز نمانده است بسبب آنکه

محال آباد را بفساد خرابی باز می آرد انتهی یعنی چون ولایاتی که بتولیت اهتمام او تعلق گردد

در خلال اندک مایه مدتی اختلال فساد کلی با حصول صالحه آن و صول بپایه پیداست که

همعنی ناشایست جز در صورت خلل عقل نه خیزد و انگونه عمل فاسد را جز طغیان باده

سودای شور انگیز برنه انگیزد   از چه راه فرموده اند که فلان مال اندازکهان به مصیبت

تلفان اموال یکبار گرفتار خواهد آمد   چه جملگی را بدون استحقاق بکم به کسب نموده بود

انتهی و توجیه این توقیع بوجه وجیه آنست که چون اکتساب همگی آن خواسته برد فق

خواست حق نبوده بلکه آن را از مدخل حرام محض حاصل نموده هر آینه بر طبق منثوره

مشهوره   باد آورده هم بباد می رود بعینه از همان راه که آمده بود بهمان طریق باز گرد

دولتخواهان در خواه بیان موجب صدور امر والا به دور نمودن فلان از

حضور درگاه دارند   موجبش آنست که از رای بی رای خدعه و فریب میل نموده

انتهی یعنی چون نگاه استشاره از پیروی راست روان درست هنجار یعنی

مومنان مستشار را از متن صراط مستقیم رای صایب و رویت صادق

کناره گرفته در باده ضلالت خیره و از ارباب استخاره براه زنی جاده خیر طریقه

قاطعان طریق رفته از این ره بر راه قرب انگونه مردم نابکار در انجمن حضور بلکه از

طریق خرد و خردمندی بغایت دور است بلکه بتادیب و تنبیه این مشتی بی ادب بهمه جهت ضرور

موجب کدام خیانت فرموده اند که فلان ظالم را از متصدیان دیوان مظالم در

همگی محافل شهر و دیار تشهیر نموده بقبیح ترین وجهی منکر در حضور معارف سرزنش و تقبیح

نمایند   این نابکار نشاید اخذ رشوه اجرای حدود و عقوبات بر جمعی پراکنده

روزگار از زمره اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب و نکال آشکارا داشته اند در پرده به

کار برده   علت منع و زجر و باعث نفی و هجر فلان خادم از درگاه و سبب عزل

از منصب ریاست خدم بعد از قدم خدمت و عدم ظهور وصمت با وجود سبق کمال وثوق

و اعتماد چیست   در سویدای صفت ناشایسته حقد و کینه که پیوسته در زوایای

سینه نهفته میداشت از آن ناستوده اطوار ظهور پیوسته پیداست که از دورنان

تیره روان چشم تقدیم خدمت نزدیک خسروان داشتن به نهایت از راه کار

دور است و دور کردن این نکوهیده محضران از قرب انجمن حضور بغایت ضرور   بضرورت   نه مردم

موجب منع و حجاب فلان حاجب از دخول درگاه چیست

چون حاجب جمعی را که لقای ایشان مرغوب ما بود از بار درگاه محجوب داشت ما نیز از

راه وجوب مجازات مثل او را از آنچه کمال رغبت او در آنست از نهایت اختیار و

اقتدار و لذت امر و نهی و قدرت گیر و دار محروم و ممنوع بازگذاشتیم   مردمی   مردمی بدی بدرگاه

88

نسه دی آمد داد عاید نماند که درین ایام هنگامی که هنگامه بارش باران و وزش باد وران را
گرمی حدت و تندی شدت بود هماک منزل من میمنت نزول مبذول فرموده
اند و من بر طبق مقتضای وقت و حال و مقام که همگی به تنگی الیام داشتند آنچه داشته‌ام
بر طبق عرض نهاده‌ام و حق مقام بجا آورده   اگرچه این آزاده مرد در تنگی منزل
و کوتاهی مدت شرط ضیافت با بجا آورده و رسم نزول و اقامت با نجا بجا کرده و تحقیق
بر طبق دعوای خود حق مقام ادا نموده‌ایم اما بموجب تفضل و احسان که شیوه ستوده
خسروان آل ساسان است باید که نخست بنا بر تحصیل وصول و تعجیل حصول آن
بر بنای ادای مدح و ثنا نهاده آنگاه تمهید و تأدیب اساس شکر و سپاس پردازد
و در مقام اظهار رضامندی و خرسندی شده ابواب شکایت و ترک رعایت بر
حق عنایت مسدود سازد   خرداد بن نرسی پدر برادران رضاعی
قباد معروض میدارد که مرسوم من از دیوان عطا قباد دفعه نخست بقصد درهم
مقرر افتاد و باضافه چندین کرت تا فرجام روزگارش بر چهار هزار درهم قرار گرفت
و در سال سیوم از جلوس فرخنده شهریار که بابقای گیتی پاینده باد بسبب رعایت
جانب نیسهبان خسرو ماضی در یکدفعه باضعاف ده تا دوازده هزار درهم مقرر شد
و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه بقصد تقلیل آن گشته در سال ششم از اورنگ نشینی

با نجا بجا کرده

ولیکن ما برادر... در وسعت آبادانی [illegible] به اضافه طول زمان ضیافه نموده

تأیید

خرداد بن نرسی

دو

مالک تقه از ده هزار بازده واگران کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رقبه رفته

همگی بکم و کاست خواهد رفت درین حالت صلاح حال و بال داعی دولت مستدعی

این آنست که همانچه نخست قرار داد تفضل قباد بود برقرار ماند تا خاطر کمترین بیتارا

که از پراکندگی اندیشه بیش و کم درهم ست از تفرقه فراهم آید — در خواه خرداد درین

باب قرین صواب است چه تمامی محبت بالفعل وازدیاد ماده رجا بالقوه منوط و مربوط

بازدیاد نعمت است و بر قیاس نقصان دوستی و کاهش امیدواری وابسته

بکمی فضل و کرامت بنا برین امر والا بنفاذ پیوست که از خالص اموال سرکار خاصه

آنچه بصیغه تقلیل از قلیل و کثیر از و باز داشته اند آنرا بی کسر و قصه بدو رسانند

و بر جاری استمراری او دو هزار درهم بیفزایند و او را از جانب بای با امیدواری نکوکاری در

مستقبل خرسند و خوشحال داشته بهمه وجه خشنود و رضامند سازند چون

نوع عالی انسان بر اصناف متعدده اشتمال دارد و اتصاف هر صنفی باختلاف

مقتضای طبیعت ظاهر است و عدم مخالفت اقتضای طبایع مردم بر ملوک سعادت فرجام

حازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگنان را با وجود مخالفت مقتضیات

نهاد دشوار بلکه محال نمایانست مثلا صنفی فرشته سرشت که منش ایشان

جز التزام شیوه دین و دانش را استدعی نباشد از شهریار فرخ مجالست داعیه

ابل

ارباب تن و تا با خرسند نگردند و اصحاب درایت و کفایت از خسرو سوای صف عزم
ملوکانه بمحض صلاح اشتغال ملکی و مالی و توفر اموال بیوت و خزاین و بذل همت ملکانه
به تکثیر عمارت بلاد و زراعت ضیاعات و عقارات متوقع نباشند و ارباب
تکفل امور دار العدالت از ملک داد گر همین نظر در کارهای متظلمان و غور رسی معاملات
داد خواهان و اعانت اغاثت طلبان و اصلاح فساد و ترویج کساد همگی عباد و
بلاد خواهند و گروهی تربیت پرورده خیر بعهد ملک ترددی بصید و لوع تنزه و تفرج نو
نمایند و جمعی تن آسایان جز افزایش موجبات راحت و آسایش و بسیج
اسباب رامش و آرامش و معاشرات اهل غنا و طرب و مخالطت اصحاب
رود و سرود از خسرو نپسندند و خداوندان وغا و حرب و ارباب طعن و ضرب
همین استعمال سیف و سنان و آویزش مردافکنان و خلطه با مردان مرد در رزم
ناورد خواهند و بنابر تخالف امور مزبوره و تضاد مواد مذکوره بضرورت موافقت
در هیچ صورت رو نماید چون رفاقت ملوک در سلوک طریق وفاق
ده با مقتضیات انفس و اهواء اهل آفاق متعدده در اوقات مختلفه چه جای یک آن
متعذر است لامحاله چند انکه قدر قدرت امکان و طوق طاقت انسان باشد از موافقت مراد
هر صنفی بمقتضای صلاح وقت حال عالمیان دست باز نداریم از چه رو

جز تقیید ملک تردد تصید

وفاق مقتضای

الشان

39

سبکسر — زبان صدق بیان رفته که فرط مکالمه فلان سبکسر درین اوان بر ما بغایت گران می آید
و حال آنکه پیشتر ازین ولا راه سخن در درگاه والا از همه بیشتر داشت موجب
آن آنکه از افراط سخنان بی فروغ که همانا نور صدق و صفا از آنها مسلوب شده و استماع
وقلوب — و قساوت ما و اهل انجمن حضور را در تعب توقع استماع و قبول انداخته به جهه
استحقاق در حق فلان نیک اختر فرموده اند که یگانه زمانه و ممتاز اقران بل بی نظیر این
عهد و قرن خود است   این سعادت سرشت مردزاده چندان پاکیزه
زنی نژاده — گوهر افتاده که همانا نظیر او از ابنای روزگار نزاده از دلایل شود کی خصایل پسندیده اش است
که با وجود آنکه در درگاه ما نقش همگی مراد آتش درست نه نشسته و هیچ یک از آرزوهای او به
بحصول نه پیوسته قطعا زبان بشکوه ما آشنا ننموده بلکه لب به کلمه گله نگشوده
بچه دلیل فرموده اند که مظنه ما در باره فلان نفاق پیشه با میرزان عیش
بد اندیشی بخلوص نیت خیرخواهی اولیای دولت پادشاهی قریب به یقین پیوسته
بدین وجه که شدت رغبت باطنی او باستماع اقوال بدسگال ما از
مخایل حال او ظاهر و پیداست و خواهش وقوع و لیاقت و وصول نذلت به
اولیای این دولت از شمایل کردار و گفتارش نمایان و هویداست.
طبع — منع و زجر فلان مقرب از افروختن نایره خشم و غضب شهریار یکتا بارها

و موافق مزاج هنگام اظهار عدم رضا نسبت بفلان محتشم چیست تا در هنگام
نکبت ازبار و یا و رجدا نماند انتهی و تقریر این توقیع آنکه چون همگنان این شیوه نا ستوده
را مرضی یا دانند هراینه ازین راه که رود بدر آمده بوسیلهٔ خوش آمدگویی در مقام از هر راه
رضاجویی یا شوند و باید حصول موافقت مقتضای وقت و حال نامرادان
را بموجب نفس الامری از خود برنجانند تا رفته رفته بر طبق این سلوک ناهنجار
طریق دوستی و امداد یاران بانسداد آید بل ابواب دشمنی دوستان
و راه بیگانگی آشنایان بگشادگی گراید و چون لوازم وارونی روزگار کار خود کرده
نوبت ادبار بدیشان رساند و سایهٔ توجه خسروان از سرشان بازگیرند ناچار گیرد
بی یار و مددگار بمانند آنان فرصت دریافته دمار از روزگار همگنان برآرند

باعث سرزنش نمودن و رسوا ساختن صاحب دیوان مظالم در
همگی مجامع و محافل آشنا و بیگانه و جاهل و عالم چیست بما رسیده که
آن مدبر بفریادرسی متظلمان اصلا اقبال نمی نماید بلکه دادخواهان را خواه
ناخواه بر درگاه خود نگاه داشته نزد خویشتن راه نمیدهد و بسبب جور و بیداد
خود انتشار اخبار مایهٔ بدنامی در سایر آفاق و اقطار وامیدارد بجهه
علت فرموده اند که میباید که هیچ یک از اولیای دولت بهنگام ارجاع خدمات

اگرچه دشوار باشد اظهار ملالت نماید انتهی یعنی سبیل فرمان بران ملوک در سلوک طریق
فرمانبری انست که در بواطن خویشتن چه جای ظواهر ضجرت و نفرت را راه ندهند
و در خصوص خدمات مرجوعه هرچند دشوار و دور از کار باشد هیچ وجه آثار تهاون
و توانی و امارات عجز و ناتوانی از صفحات پیشانی خویشتن ظاهر نسازند
بواسطه آنکه مبادا دادلهای پادشاه در وقت عطایا بسبب تضجر و تنفر ایشان
از قبول آن خدمت کمتر رافت و رحمت اقبال نماید انتهی و تقریر این معنی آنکه سبب
نهی ازین امر منهی انست که چون نوبت اعطای عطایا و تفویض و تضعیف
مناصب و مراتب بدیشان رسد نظر بملاحظه صدور معنی مذکور خلل و وهن و فتور به
اساس مطالب ایشان در خاطر راه خطور نیابد موجب نهی رعایا از نماید
مدافعه خراج در وقت وجوب اخراج آن چیست انتهی یعنی از راه حذر مفسده
یا از وجه نظر بر مصلحت رعیت فرموده اند که سبیل گذارندگان اموال عینی از
ارتفاعات و سایر جهات انست که چون وقت اخراج خراج در آید فی الحال
ادای تمامی آن دین را که در حقیقت قرض عینی است واجب فوری القضا
دانسته بطریق تعویق دفع الوقت دران روا ندارند باعث منع
ازین امر ممنوع انست که اگر بمطالبه ادای آن دریکدفعه مواخذ شوند در انجا

41

احوال ایشان نمودار برنگی درختان باشد در برگ ریزان موسم خزان انتهی و تقریر این
توقیع انست که صلاح حال و مآل همهان در ایصال همگی این مال انحصار دارد
چه در صورتی که این مجموع انچه ادای ان بعلت مدافعه بتاخیر افتاده باشد بیکدفعه
تحمیل آن نمایند لامحاله همگی در یک حالت مسلوب الاموال و منکوب الاحوال گردند و
کثرت فقر و قلت عنا عانت رنج و عنابل باعث هلاک و فنای ایشان شود از
کلمات موجزه بلیغه احمد بن حسن میمندی وزیر ال سبکتکین است که در جواب عرضداشت
رعایا درین باب توقیع نموده الخراج خراج و داوه اداره یعنی خراج از عالم قروح و
دنبلهاست که علاج ان منحصر در اخراج مواد فاسده اوست   سبب صدور
امر عالی بعزل فلان والی چیست   ان نیست رای خویشتن را
بسر انجام کارهای سهل که باهتمام خردان و اعتبار ناقص خردان راست و
درست آید مشغول میدارد و اعمال و اشغال عظیمه را که پرداخت آن خبر بکوشش
عظمای اهل عمل بر نیاید معطل و ناقص میگذارد   باعث حکم بایجاب
اجتناب از نزدیکی و مخالطت فلان چه باشد که بر سبیل تکرار فرموده اند که بر خردمندان
تبدیل انتمای او بر یگانگی ضرورست بلکه اقرب او از راه احتیاط بغایت دور است
ان شرارت سرشت پیوسته بران سر است که میان دوستان و

پیوستگان نزد خویش و بیگانه افشا نماید چنانچه یکرا اسرار ایشان را با رازهای نهانی خبر ان ایشان

ما که خلوص عقیدت شان نزد همگنان به ثبوت پیوسته پیش ما اظهار نمود

بچه دلیل فرموده اند که بر جمیع اولیاء دولت ما اجتناب از ریا در یکی اوقات و احوال واجبست

انتهی و توجیه این معنی آنست که چنانچه در ظاهر کار اظهار دولتخواهی نموده خود را خیراندیش و امین نمایند

باید که باطن خویشتن را نیز بر طبق ظاهر آراسته بهر دو مواطن را بر وفق حق و رغم باطل

متوافق و متطابق دارند   بسبب اتصال افضال ما میخواهیم که پیوسته سررشته

اجتهاد ایشان برای یا یکدیگر را ز بسته باشد انتهی و تقریر این توقیع برین وجهست که   ناگسسته

چون همگنان جواری نعمت ما را در مجاری انعام و افضال بر سبیل استداد و اتصال

چنانچه هست میخواهند ما نیز پیوسته سلسلهٔ اجتهاد ایشان را در کار دولتخواهی دولت از یکدیگر

ناگسسته میخواهیم   بچه موجب خبر از ناصح که در مبادی عهد قباد از پایه والا افتاده

بود از آنوقت باز او را به مرتبه خود باز گشتن روی نداده بود   بسبب تهاون و تکاسل او

در باب حق خاصه بهنگام وثوق موافقت روزکار انتهی و توجیه این توقیع برین وجهست

که حقیقت آن ناسنجیده اطوار زمان امتحان و اختیار بدین پایه ظهور یافت که هر کار

از راه موافقت بخت مساعد و اختر طالع صاعد بر افقت روزکار امیدوار میکردد در کار

حق شناخته چنانچه حق کار است مساهله و امید رد و نهایت مسامحه در باب احقاق حقوق از ور میدهد   آنچه در

توفیق

معرض بیان تا آنکه بر وقت و حال حروب رجال فرموده اند که چهار خصلت است که
اختیار مردان کار و اعتبار شایستگان کارزار بران منحصر است از حقیقت آن سوال
میرود نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطشه که آن را سورت
قوت غضبی برانگیزد و شجاعت از آن خیزد دوم قلب جامع یعنی دلی که از
فرط جمعیت به تنهایی خود از تفرقه پراکنده نشود تا پراکندگی در اجتماع دلها نیفکند
بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراکنده دلان گردد سیوم تمامی منظر یعنی کمال
نواظر عظمت و استواری بنیه چه بادی النظر از خصوصیات سیما که در ظواهر جلوه نما
میگردد درستی هیکل و درستی پیکر است و حقایق باطن بعد از آزمایش ظاهر میشود
چهارم وسعت معرفت و بها نام اداز کمال دانستن و شناختن ضروریات
حرب باشد از مقام کر و فر و اقدام و احجام و شناختن آلات و ادوات پیکار
و فراست و فروسیت رجال و افراس و غیرها بچه وجه در مجلس
خاص مذکور شده که مارا اختیار مجالس ارباب نعم و روسا از هر صناعت
لازم است انتهی یعنی از چه رو فرموده اند که از جمله آثار جمیله و اطوار جلیله اخلاق ملوک
ایثار مجالست اعیان دولت و اختیار صحبت روسای هر حرفت و صناعت
است خاصه ارباب آداب و حکم که بهر وجه و همه باب ایشان معاشرت این عشیرت

ذي شان واجب آ   تا در همه افاق تمسک ما بدین علوم انتشار یابد چه

درین معنی ملک را قوت و دشمن را خوف انتهی و نفس این توقیع آنست که چون

انفس همه اهل افاق آوازه اشتغال ما بامثال این علوم شریفه منتشر گردد هر آینه

و سرتاسر اقطار ملک دولت را صولتی دیگر و اقبال را استقلالی تازه روی نماید

پراکنده دلهای مردم بجمعیت اندیشه گراید چه پیداست که شغل ملک به خصایل کریمه

و خلال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملت میشود و باعث رجای اولیای و خوف

اعدای دین و دولت میگردد   باعث امر و الا به تهدید فلان و الی العقوبتی

که آنرا حدی و نهایتی نبود و امید رستگاری ازان نداشته باشد چیست

چون ان تهی مغز از فرط گرانجانی و سبکسری در مقام استخفاف عظمت قدر و مقدار

این دولتخانه عظمی شده عداوت اولیای دولت سپهر صولت را سهل و آسان

می پندارد و همت بر استیصال اهل اطاعت ما با وجود عدم استطاعت میگمارد

استقبال

لاجرم بجرم این ابلهی و کوتهی اندیشه استحقاق این مراتب بل بالاتر ازان دارد

ذکر تر از ... (margin)

ازچه رو فرموده اند که عیب جوئی و بدگوئی مردم خانه درباره خداوندان آن در

حقیقت گناه اوست نه جرم انها   بدین وجه که جنایت جوارح سر نمیزند

جز از نفس انتهی یعنی هر انچه از سر تا سر جوارح و اعضا و سایر آلات و قوای بدنی که در

حقیقت

حقیقت بجای اهل بیت کالب اند از آنک بر رومیه هما تابعیه یکی از نفس که درباره
بمنزله که خدای انمنزل است سر میزند درباب تعلیم آداب فرموده اند که وظیفه پرستاری
پرستاران آنست که بقدر حوصله قدرت امکان درباره حصول خرسندی و رضامندی
ما سعی بلیغ را به مبلغ کمال رسانند تا از شجره بارور خشنودی ما ثمره برخورداری ابدیابند
بدین سبب که بالخاصیه تهاون و سستی درین باب بدپرستی باعث انقطاع
اسباب اراده احسان زیاده ماست درباره ایشان برفع مراتب و افزایش مناصب
بچه وجه درباب حبس فلان مزور که بزی ارباب تاله برآمده و لباس اهل
تقشف بر تلبیس خویش پوشیده فرموده اند که دفع اذیت زرق و طامات و
اظهار کرامات و مقامات او بر سلاطین دوربین از روی عاقبت اندیشی واجب
بالک ارباب قدرت و اقتدار نسبت باز داشت اهل بلاهت و سفاهت از
پیروی پیرایه غی و ضلالت او از دفع شر قاطعان پیوند نظام کلی من کل الوجوه
واجب تر است بدین موجب که با وجود کمال نقص و بد النفسی و تجرد
ادعای دانش خود و نادانی ما و سایر موبدان و دانایان آشکار نموده و این
زلت بد و علت زشت رخنه خلل و زلل در بنای مصالح ملک و ملل می اندازد
بلکه این حجت اصحاب مجالست خاص را از خوض در صناعت کیمیا

وجوب تشبیه

باوجود احتیاج سایر برایا بدان و امکان بی نیازی همگنان باکتساب مال جلیل به بذل فی الجمله
سعی جمیل زجر بلیغ نموده فرموده اند که در عالم النفس و اشرف ازین علم علوم بسیار است
که همگی برایا احاطه آن نموده اند انتهی و توجیه این تعلیل برین وجه توان نمود که بسی از فنون
دانش انفس و اشرف ازین در کتبی که موجود است که جویندگان آن از روی یقین بر
آن رسیده اند و این علم با آنکه بوجهی از خساست خالی نیست دایر است میان
امکان و استحالت و خردمند طلب تیقن را باحتمال تحصیل مظنون بل مشکوک
ترک نکند بدین برهان متین که هیچ چیز در عظمت و جلالت باعتبار دوام
ابدی و بقای سرمدی بدولت اخروی نرسد و این ملک اجل و اعظم که بمحض اجتناب از
شرور و اکتساب خیرات آسان بدست می آید نزد نکته دانان و حقیقت شناسان
مؤنت آن بی نهایت اقل القلیل است و ربح آن بغایت عظیم و جلیل
جویندگان کنه حقایق اشیا از راه استبصار استفسار مینمایند که بچه وجه فرموده
اند که سبیل سایر رعایا و برایا سلوک طریق به اندیشی و خیرخواهی ملوک آنست که از راه
که رود بهر رشته اسباب حصول مسرات ایشان را من جمیع الوجوه دریابند
و روی توجه از جهات وصول موجبات خشنودی و مرضیات ایشان بهیچ جهت
برنتابند بسبب آنکه از دریافت بهره سرور و سرور خسروان که در کمال

44

نعمات کمال نیابند بی نصیب بود ادراک قسمی از قسمت شادمانی و کامرانی با
اهل خدمات ایشان سمت اشتراک داشته باشند   بجه وجه فرموده اند که بعد از
توکل بر حضرت مبدء و مبدع جزو کل اعتماد شما بر دیگری جز با نشاید
امیدواری شما جز بدرگاه حضرت پروردگار جل شانه بدیگری سوای پادشاه به راه ایصال
اثمار عدل و آثار احسان که همواره بر ما سهل و آسانست درانصورت بر ما بسیار دشوار
و بکیران گران خواهد آمد   بجه موجب فلان را بدون صدور خیانتی از پایه قدر و
منزلت خود انداخته اند   آن ناقص نهاد با وجود عدم استعداد و فقدان
شایستگی خداداد در ارتفاع معارج استعلا ازین درجه والا که داشت پایه بالاتر   بر مدارج
توقع میداشت لاجرم بجرم جسارت زیاده طلبی و خودپسندی این مایه خسارت
بر وی پسندیدیم تا بکمتر مرتبه که درخور رتبه اوست خرسند گردد   عوام و خواص
درگاه که کثرت ورود خسروی بر مشرب عذب بربط و [illegible] رود توقف دارند
و فرط اهتمام و اعتناء ملک را باقتنای طرب و غنا عود و سرود علت خلل در بار
پاسبانی ملک و ملل میدانند   هر گاه عموم سور و سرور گیتی به برکات وجود
و مراسم عدل و جود ما باشد پس درین صورت مراتب وجوب و لزوم لازم
می آید که بهر معنی درین دو امر خطیر بهره بهتر و بیشتر ما را باشد انتهی و توضیح این توقیع

که بمقتضای طرح اشتباه نسبت از حکم خرد همانا صدور آن در عنفوان شباب اتفاق افتاد
چنانچه مضمون خاتمه توقیعات بران دلالت دارد بدین وجه توان نمود که چون عالم
بیمن فیض وجود و برکت احسان وجود ما آباد ان و رعایا و برایا خوشوقت و شادمان
باشند مارا در معنی از شغل تدبیر و همگنان را از عدم پراکندگی خاطر فراغ کلی حاصل باشد
و این حالت همگی را بسلوک طریق خوشوقتی و خوشحالی دلالت کند اگر بهره تمام از سور و
سرور عام خاص ما باشد همانا روا باشد   عظیم روم و زعیم آن مرز و بوم در نوال
از درگاه والا در باب فدیه اسیران ان کشور درخواه مینمایند   بجای هر دو تن از
اسارای روم یک راس خنزیر فرستانند و چون خیل اقبال خسروی از دنبال
ان مدبران روانه اند بر سر ارزانی بهای مخالفت مخالفان فرمان روا نداشته و این
داد و ستد را رایگان ندانند   باعث تعین اهل خراسان و اشباه ایشان
از اهالی کشور خاور و تخوم و حوالی ان بدفع فتنه اهل روم و سد رخنه آن حدود چه
خواهد بود   علت این تخصیص انست که عداوت اهل اقلیم روم همانا در تخمیر
فطرت مردم خراسان و سرشت و نهاد اهل اطراف و اکناف ان مرز و بوم
تخمیر یافته   از چه رواد و الا به صدور پیوسته که هرانکه در محفل حضور سعادت
بار در یابد باید که خویش را حتی المقدور بلباس فاخره و زیور گرانمایه بیاراید و خود را بنظر ما

مهما امکن تشبیهات مستحسن درآورده بزیب نیکو و وجه احسن جلوه نماید   بدین وجه
که مبادا ضمیر همگنان بوضع ناپسندیده از اراده دیده و آینه منظر هفت طبقه حدقه جای
گیرد چه پیداست که هرانچه در مرآت متخیله تشبیهات منکر عکس افکند هرآینه در سمت زوال
پذیرد   بچه دلیل فرموده اند که سودمندترین امری که علت نفاذ امور اعمال و اشتغال
باشد تنفیذ آن امرست درعین وقت و حال آن بی تطرق خلل تاخیر درخلال آن
احوال   بدلیل تجربه ارباب الالباب درین باب که از تجویز تسویف و امهال
مضیقهای کلی بامضای کل امور جمهور رسیده و تعطل و اهمال که علت نارسیدن افتادن
عامه اعمال است در اکثر احوال سبب آفت بپیش رفت کارها رسانیده و برجمله سبب قطع
نظر از طریان آفات محض گذشتن کارها از اوقات آن از دست در دست افتادن
تیرهای راست رو بخطاست بدان سوی نشانهای آنها   بچه سبب فرموده اند
که فلان مرد هندی نسب در خاطر ما راه ظهور و در دل ما جای قبول دارد
از آن رو که در عالم رویاء صادقه انچه اولیا بینند از نیکوئی حال و استقبال برای با دیده یعنی
دلالت تمام بر صفای ولا و وداد و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد   بچه وجه
فرموده اند که واجب است که فلان بی سعادت مند را قاطع شوند و فا خوانند
بجهت آنکه فسحت ساحت حرص و طمع و بسیاری کمیت آز و شره او بدانچه از

تشبیهات

بیش
محیط دایرهٔ امکان بیرون باشد احاطه دارد هرچند مضرت آن به برادر و فرزند و خو
و پیوند او نرسد   از سبب آنچه در طی کلام بر زبان ملک رفته که فلان مایهٔ آفت
بلکه مادهٔ مخافت فتنه است سوال میرود   بموجب آنکه از ما پوشیده به فراهم
آوردن اموال و اسباب می پردازد و اسرار پوشیدنی دولت ما را با وجود امر
نهفتن آشکارا میسازد   همگی اهل طرب از عطیات شهریار بهرهٔ عنا و وافر
یافته اند چندانکه هیچ مغنی نمانده که از راه رامشگری غنی نشده باشد الا فلان که با وجود
مهارت در صناعت موسیقی و حرفت خنیاگری در فنون فضل و ادب ید طولی
دارد چنانچه از نسبت غنا استغنا دارد   پیش ازین فضیلت خویش درین
پیشه از ما نهان داشت و اظهار آن در وقتی نمود که ازین حرفت بسبب اقتضای
عهد از اقتضای آن بی نیاز یم انتهی یعنی در وقت خود را بر ما عرض نمود که عهد
شباب گذشته و جوانی آب و تاب خود گذاشته نفس انسانی از خواهش خویش
گشته هنگام گذشتن از هوا و واگذاشتن غنا است چه تا نم نداوت در جویبار جوانی
و آب طراوت با کلزار زندگانی باشد بدستی اهل سرود از چنگ و رود از   از خشک رود
آب روان بر توان داشت و به نیروی شگفته روی گلبانگ مغنیان از چوب خشک
چنگ عود مطرب گل تر توان چید ازین مادام که اغصان نونهال شباب خرم

46

شاداب نباشد شعلهٔ او از بلبل را تاب و ترخنده گل را آب نباشد آنگاه که خلل
ضعف و وهن باساس قوی و حواس راه یابد انین طنبور طنین زنبور نماید و
نغمهٔ زیر بزار و نالهٔ زار به دو یکسان بگوش آید و الحق درین حق مقام ادا نموده حکیمی که
فرموده چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد پیریست نه کافری نهان
نتوان کرد در ظلمت شب هر انچه کردی کردی در روشنی روز همان نتوان
کرد تمام شد هذه الکتاب نسخهٔ توقیعات کسری حرره کمترین طالب العلمان
شیخ محمد حسن در سنه ۱۲۶۰ یکهزار و دوصد و شصت هجری نبوی صلعم
الهی بیامرز این هر سه را نویسنده گوینده خواننده را العاقبت بالخیر و العافیت